

برده ديگران يا
بندۀ خدا؛

راه سومی نیست

علی رضا پناهیان

منبر مکتوب ویژه ایام فاطمیه



مرکز تخصصی تبلیغ دارالحکمة

@Hawzah_Panahian

بیان معنوی

نام کتاب: برده دیگران یا بنده خدا؛ راه سومی نیست!

کاری از: مرکز تخصصی تبلیغ دارالحکمة با همکاری

موسسه بیان معنوی

پژوهشگران: رضا رضای رحمتی، محمد مهدی صالح پرور

سید محمود زارعی، مجید هاشمی نژاد، علی حیدری

سال انتشار: پاییز ۱۴۰۲، فاطمیه ۱۴۴۵



بیان معنوی



برای عضویت در کانال «حوزه و تبلیغ» اسکن کنید

فهرست عناوین

- مقدمه: ۵
- مبحث اول:
- «مهم ترین راه درک اضطرار بندگی خدا» ۸
- مبحث دوم:
- «آزادی از بردگی؛ مسئله اصلی نزاع انبیا با طواغیت» ۴۰
- مبحث سوم:
- «نقش دین در برده نشدن برای غیر خدا» ۶۲
- مبحث چهارم:
- «چگونگی برده داری طواغیت عالم؟!» ۸۴
- مبحث پنجم:
- «مسئله اصلی پیامبر، رهایی مردم از نفوذ روسای قبائل» ۱۱۴

بردهُ دیگران یا
بندۀ خدا؛
راه سومی نیست

مقدمه:

یکی از موضوعات مهمی که در آموزش دین داری و تبلیغات دینی مورد غفلت قرار گرفته است، تبیین عقلانی ضرورت و اضطرار بندگی خدا است. معمولاً در شیوه‌های رایج، با مباحث کلامی عالمان دینی در پی اثبات این موضوع هستند و حال آنکه ادبیاتی که موثرتر و واقع‌بینانه‌تر می‌تواند گره‌گشایی کند توصیف اضطرار انسان‌ها به بندگی خدا است. اصلی‌ترین ضرورت بندگی خدا به عنوان یک واقعیت بزرگ این است که انسان اگر از بندگی خدا بیرون آمد، بنده غیر خدا و طاغویت عالم خواهد شد و این گونه نیست که رها و آزاد باشد. این یک فریب بزرگ است که کسی فکر کند اگر بنده خدا نشد، پس آزاد خواهد شد.

ما در این سلسله مباحث در پی تبیین این واقعیت بزرگ هستیم که بین برده دیگران یا بنده خدا؛ راه سومی وجود

ندارد و اینکه دعوی دین و مسئله اصلی نزاع پیغمبران و خصوصاً پیغمبر ما برای رهایی بشر از بردگی غیر خداست. هدف طواغیت عالم از بردگی افراد و جوامع به ضعف کشاندن و هدف انبیا و دین برای بندگی خدا، به قدرت رساندن است.

قیام فاطمه اطهر علیها السلام برای آن بود که مردم را از بردگی طواغیت عالم نجات ببخشد و مدل مدیریتی رهای بخش انسان های یعنی ولایت در جامعه محقق شود. امروز صهیون به عنوان نماد بزرگ طواغیت عالم، به کمک طاغوت چه های خود، سیطره و سلطه بر جهان یافته و به راحتی بزرگترین جنایت ها را انجام می دهد، با سکوت کشورهای طاغوتی غربی، تبیین این مسئله در زمان حاضر گامی بزرگ برای رهایی بشر از سلطه صهیون است.

۷ برده دیگران یا بنده خدا؛ راه سومی نیست

مبحث اول: «مهم ترین راه درک اضطرار بندگی خدا»

■ سیر بحث:

به هر درصدی که انسان بنده خدا نباشد به همان درصد برده غیر خدا می شود کاش به جای اصول عقائد، به بچه ها یاد می دادیم «چگونه بنده خدا نشدن انسان را به بردگی دیگران می کشاند؟» برده دیگران شدن خیلی راحت است؛ اگر به صورت نابجا تحت تأثیر کسی قرار بگیری، برده او شده ای. خیلی از پدر و مادرها دوست دارند بچه های شان مثل بره آرام باشند و مثل برده، حرف گوش بدهند؛ این خیلی بد است ولایت نمی گذارد تو برده بشوی؛ خودش هم تو را به بردگی نمی گیرد.

■ عبد بودن عالی ترین مقام فاطمی

اگر بخواهیم همه فضائل فاطمه اطهر علیها السلام را در یک جمله جمع بندی کنیم چه بگوییم؟ شاید برازنده ترین عنوان برای این وجود نورانی، بندگی خدا کردن است. آیا بندگی خدا، مقام کمی است؟ آیا این مقام بندگی خدا، از مقام نبوت بالاتر نیست؟ اگر نیست چرا در تشهد نماز اول به عبد بودن پیغمبر اشاره می کنیم بعد به نبوت او؟ این تقدیم و تاخیرها معنا دار نیست؟ پس بندگی عالی ترین مقام حضرت زهرا علیها السلام است.

■ بندگی فقط به معنای عبادت کردن نیست؛ کل زندگی محل بندگی است

اما سوال اساسی تر این هست که معنای بندگی چیست؟ بندگی فقط به معنای عبادت کردن آن هم به معنای خاص خودش هست مثل نماز، روزه یا نه کل زندگی انسان می تواند رنگ و بوی بندگی بگیرد؟ اصلاً آیا بندگی و زندگی دو مقوله جدا هستند یا نه این دو، دو روی یک سکه هستند؟ وقتی یک نفر مثل حضرت زهرا علیها السلام به معنای واقعی کلمه عبد شد دیگر تمام زندگی او رنگ و بوی بندگی می گیرد حتی مبارزات سیاسی او هم عین بندگی او است. نه فقط نماز او، نه فقط حجاب او. نه تمام زندگی او می شود بندگی. تا شما می گوئید حضرت زهرا علیها السلام بندگی می کرد. هم یاد عبادت و نماز شب حضرت می افتند؛ اصلاً این طوری نیست. این محدود کردن بندگی است و محدود کردن بندگی حضرت زهرا علیها السلام در یک بخش خاص مناسک و مراسمات عبادی هست در حالی که بندگی اساساً تمام زندگی شما را پوشش می دهد.

همان تعبیری که در قرآن آمده است. «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام ۱۶۲)

اینکه نمازم و عبادتم و حتی مرگم برای خدا باشد که معلوم هست اما زندگی من برای خدا باشد یعنی چه؟ این طوری می شود که زندگی و بندگی دو مقولهٔ جدای از هم نیستند. این بندگی در متن زندگی اتفاق می افتد. و همهٔ زندگی مرا پوشش می دهد نه یک بخشی داریم به نام زندگی، یک بخشی داریم به نام بندگی. این جداسازی زندگی و بندگی هم به زندگی لطمه می زند و هم به بندگی ما.

می فرماید: «و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا» (انسان، ۸ و ۹) خب این یک نمونه از بندگی حضرت زهرا علیها السلام در متن زندگی هست. قرآن نمی فرماید به خاطر روزه داری این مسئله مهم است. بلکه می فرماید چون حضرت زهرا علیها السلام و خودشان به این غذا نیاز داشتند اما غذا را به مسکین و یتیم و اسیر دادند. برخی گفته اند این اتفاق در سه روز متوالی رخ داده است اما طبق برخی روایات که ظاهراً محکم تر هستند، هر سه موردش در یک روز اتفاق افتاده است. ابتدا قطعهٔ اول از غذای شان را به مسکین دادند، بعد قطعهٔ دوم را به یتیم و قطعهٔ سوم را به اسیر

دادند، هر سه قطعهٔ غذا رفت و گرسنه ماندند. چشم داشت هم نمی‌خواهند!

بنابراین کل زندگی حضرت زهرا علیها السلام، حتی رفتارهای اجتماعی او مثل گذشت و بخشش، که یک رفتار اجتماعی است، محل بندگی او هست حتی مبارزات سیاسی حضرت که در واقع اوج نمایش بندگی است. بندگی خدا، مسئلهٔ اصلی حضرت زهرا علیها السلام در کل زندگی حضرت جریان دارد. ما امروز می‌توانیم کل زندگی انسان را با ادبیات بندگی معنا کنیم. منتها نه با ادبیات امر مولا و عبادت به معنای خاص کلمه، بلکه با ادبیات عقلانی ما می‌توانیم بندگی خدا را برای همهٔ مردم عالم توضیح بدهیم. یعنی چه؟ یعنی بیایم به جای اثبات بندگی خدا، ضرورت بندگی خدا را برای انسان‌ها جا بیندازیم.

■ چگونه ضرورت بندگی را در جامعه جا بیندازیم؟

ببینید امروز یکی از مشکلات جامعهٔ بشری و زندگی انسان‌ها این است که ضرورت بندگی خدا را زیاد درک نمی‌کنند. ضرورت بندگی خدا را فقط با معاد نمی‌شود جا انداخت، که بگوییم «اگر خدا را بندگی کردید بهشت الهی نصیب شما

خواهد بود و اگر خدا را بندگی نکردید دچار دوزخ خواهید شد. اگر ما برای ضرورت بندگی خدا فقط بحث معاد را وسط بکشیم حتی ممکن است بعضی‌ها از دین بیزار بشوند و بدشان بیایید.» جا انداختن ضرورت بندگی به این شیوه، برای انسان‌هایی که مدام به بسیاری از منافع و مضارشان توجه دارند صحیح نیست.

انسان اول باید در همین دنیایی که دارد زندگی می‌کند اضطرار به بندگی خدا پیدا نکند و به خدا التماس نکند که «خدایا پناهم بده» خداوند هم یک مقدار کلاس می‌گذارد و به سادگی تحویل نمی‌گیرد چون خدا کسی را که از ته دلش بندگی خدا را دوست نداشته باشد، محروم می‌کند. البته این مطلب به این معنا نیست که بگوییم خدا نامهربان است، بلکه در واقع خدا از ما انتظار دارد ما با عقل خودمان اضطرار به بندگی خدا پیدا کنیم.

■ فقط با توجه به دادن معاد، نمی‌توان اضطرار به بندگی را ایجاد کرد

راه‌های اضطرار پیدا کردن برای بندگی خدا چیست؟ یک راه معاد است. کسانی که خیلی بلندپرواز و بلند نظر هستند و

روحیهٔ خیلی عالی و عقل خیلی کاملی دارند با معاد، جهنم و بهشت به ضرورت بندگی خدا می‌رسند. باید به اینها آفرین گفت. اینها تعداد اندکی از آدم‌ها هستند و چنین انتظاری از همهٔ انسان‌ها واقع‌بینانه نیست. باید کاری کرد گروه‌های زیادی از انسان‌ها به ضرورت، اضطرار و التماس بندگی خدا و شکرگزار بودن برای بندگی خدا برسند به طوری که اگر بندگی کردند از خدا تشکر کنند و حتی به هیجان بندگی و احساس خوشبختی برسند. در غیر این صورت دین‌داری منفعلانه و بندگی خدا بدون اشتیاق فایده‌ای ندارد.

أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: «وَلَا تَحْتَسِبُوا بِمَعْرُوفٍ لَمْ تَعْجَلُوا» (کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۲۹) روی کار خوبی که در انجامش شتاب و عجله نداشتید حساب نکنید. انسان است و هیجاناتی که دارد؛ حتماً دیده‌اید آدم‌ها با چه هیجانی، با چه امیدی، با چه تلاشی و با چه مبارزه‌ای سراغ اهداف‌شان می‌روند! فکر و ذکرشان روی اهداف‌شان متمرکز می‌شود. اضطرار بندگی خدا باید طوری باشد که من را به سوی خودش بکشد و برای خودش بکشد.

برای اینکه این اضطرار پدید بیاید راه‌های مختلف و متعددی وجود دارد. یک راه برای پیدا کردن این اضطرار،

معاد است. بعضی‌ها از یادآوری معاد ناراحت می‌شوند و می‌گویند: چرا می‌خواهید به خاطر یک خطا من را در جهنم بسوزانید؟ اینها اصلاً معاد و عذاب جهنم را انکار می‌کنند. کسانی که اضطرار بندگی خدا و منطق و عقلانیت بندگی خدا را درک نکرده‌اند، جهنم و بهشت را هم درک نمی‌کنند، یکی از مواردی که خدا در قرآن به پیامبر ﷺ فرمود برایش به خدا قسم بخورد این مطلب بود که عده‌ای باور نمی‌کنند بعضی از بندگان خدا مخلّد در عذاب هستند. «ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ * وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ» (یونس، ۵۲ و ۵۳) چرا بعضی‌ها نمی‌تواند این مطلب را باور کنند؟ برای اینکه ضرورت بندگی خدا را نفهمیده و نمی‌داند بندگی نکردن برای خدا چه فاجعه‌ای به دنبال دارد.

■ درک اضطرار به بندگی خدا در دوران ظهور

امام‌زمان ارواحنا له الفداء چطور می‌تواند جامعهٔ جهانی را با همهٔ الوان و رنگ‌ها و با همهٔ احوال و فرهنگ‌ها، با یک دین اداره کند؟ یقیناً این حکومت با دیکتاتوری،

فشار، قهر، غضب، قوهٔ قضائیه و نیروهای امنیتی سنگین و چالش‌های مداوم نیست، بلکه خیلی سهل خواهد بود. این طوری نیست که اگر شکم مردم را سیر کنید همه به راه راست هدایت بشوند، یا اگر عدالت را برقرار کنید همه نوکر دین بشوند. آیا کسی می‌تواند بهتر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام عدالت را رعایت بکند؟ نه؛ پس چرا حرفش را گوش ندادند؟ چه رفتاری با فرزندانش کردند؟ آیا کسی مهربان‌تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله هست؟ پس چرا به صدای نالهٔ فرزندش، فاطمهٔ زهراء علیها السلام جواب ندادند؟ شما فکر نکنید اگر اوضاع درست بشود حتماً همه درست می‌شود؛ درست شدن اوضاع فقط می‌تواند کمک‌کننده باشد. برقرار شدن عدالت با ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به درست شدن وضع مردم کمک می‌کند. باید اضطرار بندگی خدا درک بشود. لذا طبق روایات، امام زمان علیه السلام روی سر مردم دست می‌کشد تا عقل‌شان بالا برود، «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهَا أَخْلَامَهُمْ» (کمال‌الدین، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۷۵) آن وقت مردم اضطرار به بندگی خدا را می‌فهمند.

■ شاکرانه زیستن؛ یکی از فواید درک اضطرار به بندگی خدا

دربارهٔ این اضطرار باید بسیار گفتگو کنیم. با اثبات وجود خدا و وحی و نبوت و معاد که در اصول عقائد مرسوم است، نمی‌شود اضطرار بندگی خدا را فهمید و به این سؤال پاسخ داد که «من چرا باید بندهٔ خدا بشوم؟» درک اضطرار بندگی خدا خیلی خوب است چون باعث می‌شود آدم مشتاقانه به سمت بندگی خدا برود، شاکرانه خدا را بندگی کند، بندگی خدا را بچشد، ژرفای آن را متوجه بشود و بسیاری اتفاقات خوبی دیگر بیفتد.

■ آسیب های عدم درک اضطرار به بندگی خدا: عجب و غرور مذهبی و عدم درک شیرینی بندگی

در میان افراد مذهبی هم عدهٔ زیادی هستند که اضطرار بندگی خدا را درک نکردند، اینها اگرچه همه چیزشان کامل و بجا است ولی چون اضطرار بندگی خدا را درک نکرده‌اند با یک مقدار بندگی، غرور و عجب پیدا می‌کنند و دیگران را آدم حساب نمی‌کنند. اینها از خدا طلبکار می‌شوند و در حوادث طاقت نمی‌آورند. کم کسی به این جا می‌رسد

که خدا را بندگی بکند و بعد بگوید: «خدایا! هر قدر به من سختی و رنج بدهی حق داری؛ فقط من را از بندگی خودت رها نکن» این حرف خیلی سنگین است. با اینکه خدا انبیاء و اولیاء را در معرض بلاهای متعدد قرار داد ولی آنها همچنان در مسیر اضطرار به خدا التماس می کردند. امام حسین علیه السلام در گودی قتلگاه سرشار از التماس و اضطرار به خدا بود و با خدا مناجات می کرد: «یا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیْثِیْنَ، مَا لِی رَبُّ سِوَاکَ وَلَا مَعْبُودٌ غَیْرُکَ، صَبْرًا عَلَی حُکْمِکَ یا غِیَاثَ مَنْ لَا غِیَاثَ لَهُ» (مقتل الحسین علیه السلام، مقرّم، ص ۲۸۳). این طور نبود که امام حسین علیه السلام بخواهد خودش را طلبکار نشان ندهد بلکه ایشان اصلاً حس طلبکاری نداشت.

مذهبی‌هایی که اضطرار به بندگی خدا را نفهمیده‌اند در بندگی رشد نمی‌کنند. اگرچه اینها همه چیز را پذیرفته‌اند و معقول می‌دانند و خدا هم کمک‌شان می‌کند ولی درجا می‌زنند. دین داری این افراد مزه ندارد. یک بار رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب‌شان فرمودند چرا شیرینی بندگی خدا را در شما احساس نمی‌کنم؟ یا رسول الله صلی الله علیه و آله! اینها به دعوت شما ایمان آوردند، نماز می‌خوانند و در جنگ‌ها پای رکاب شما هستند، دیگر شیرینی ایمان و بندگی چیست؟ پیامبر

اکرم عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: تواضع. «مَا لِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ حَلَاوَةَ الْعِبَادَةِ؟ قَالُوا: وَ مَا حَلَاوَةُ الْعِبَادَةِ؟ قَالَ: التَّوَّاضُعُ» (تنبیه الخواطر، وژام بن ابی فراس، ج ۱، ص ۲۰۱) چطور انسان با خوب شدن تواضع پیدا می‌کند؟ کسی که خودش را مضطر ببیند، تا لحظه آخر می‌گوید «ممنون هستم، تشکر می‌کنم» انسان در شرایط عادی، التماس نمی‌کند ولی اگر در یک درّه عمیق گرفتار شود، به نجات دهنده خودش ملتمسانه نگاه می‌کند تا مبادا طناب را رها کند. ما در مسیر بندگی چنین وضعیتی داریم. وقتی دعا کنیم «خدایا، اضطرار بندگی خودت را در قلب ما ایجاد کن» چند دعای دیگر هم در ضمن این دعا قرار دارد: خدایا، ما را جزء بندگان شاکر خودت به خاطر بندگی خودت قرار بده، خدایا، در ما غرور و عُجْب به خاطر بندگی ات قرار مده... این دعاها خوب هم زیرمجموعه همان دعای اول است.

■ مهم‌ترین راه درک اضطرار بندگی خدا: «اگر بنده خدا نشویم، قطعاً برده دیگران می‌شویم»

رسیدن به اضطرار بندگی خدا موضوع خیلی مهم و ضروری است. اولاً ما باید خیلی به خدا التماس کنیم تا این اضطرار

را به دست بیاوریم، ثانیاً اگر این اضطرار را به دست آوردیم از خدا خیلی تشکر کنیم و ثالثاً مدام نگران باشیم که مبادا بندگی خدا را از دست بدهیم. در اینجا می‌خواهم مهم‌ترین راه برای درک ضرورت بندگی خدا را به شما معرفی کنم. از شما تقاضا می‌کنم دربارهٔ راه‌های رسیدن به اضطرار بندگی خدا تأمل و مطالعه کنید و ببینید آیا هم‌عرض یا مهم‌تر از این پیشنهاد، راه دیگری پیدا می‌کنید؟

بهترین راه برای درک ضرورت بندگی خدا، این است که بدانیم اگر بندهٔ خدا نشویم، قطعاً بردهٔ دیگران می‌شویم، به هر درصدی که انسان بندهٔ خدا نباشد به همان درصد بردهٔ غیرخدا شده یا می‌شود.

■ انسان موجودی تحت تأثیر دیگران و متنفر از برده دیگران بودن آفریده شده است

از یک طرف انسان موجودی است که خیلی تحت تأثیر دیگران قرار می‌گیرد اما از طرف دیگر انسان بدش می‌آید بردهٔ کسی بشود، انسان به قدری غُد و خودخواه آفریده شده که حتی ممکن است ادعای خدایی هم بکند. از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چرا خداوند برخی وضعیت‌های

زننده حیوانی مثل اجابت مزاج را در انسان قرار داده است؟ حضرت فرمود: برای اینکه اگر خدا انسان را رها کند، متکبر می‌شود. (سَأَلْتُهُ عَنِ الْغَائِطِ؟ فَقَالَ: تَصْغِيرًا لِابْنِ آدَمَ لِكَيْلَا يَتَكَبَّرَ وَ هُوَ يَحْمِلُ غَائِطَهُ مَعَهُ؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۷۵) گاهی انسان به قدری تکبر می‌ورزد که مثل فرعون می‌گوید: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات، ۲۴) لذا خداوند با وضعیت زندگی و مشکلاتی که برای انسان‌ها ایجاد کرده است آنها را کنترل می‌کند. انسان اساساً این‌گونه است که می‌خواهد خدا بشود و تا به قدرت مطلق نرسد آرام نمی‌شود. ممکن است انسان متوهم بشود که قدرت مطلق است و در این راه مرتکب قتل و جنایت بشود.

به هرکسی بگویید «تو برده‌دیگری شده‌ای» حالا این دیگری هرکسی که باشد، طبیعتاً انسان بدش می‌آید. انسان یک موجود حرّ است، انسان برای خودش ارباب است. انسان در دوران غرورِ بلوغ، تازه اختیارات خودش را می‌فهمد، می‌خواهد طرح جدید بزند و زیر بال پدر و مادرش هم نمی‌رود. خدا انسان را طوری آفریده که از برده‌دیگران بودن بدش می‌آید. کاش به جای اصول عقائد، معلم‌ها به بچه‌ها یاد می‌دادند که «چگونه برده‌خدا شدن انسان را از بردگی

دیگران نجات می‌دهد؟» یا «چگونه بندهٔ خدا نشدن انسان را به بردگی دیگران می‌کشاند؟»

■ چگونه انسان بردهٔ دیگران می‌شود؟ اگر به صورت نابجا تحت تأثیر کسی قرار بگیری، بردهٔ او شده‌ای

انسان خیلی ساده و راحت بردهٔ دیگران می‌شود. این حرف خیلی مهم است. اگر به صورت نابجا تحت تأثیر کسی قرار بگیری، بردهٔ او شده‌ای. اگر از کسی بترسی بنده‌اش شده‌ای. اگر کسی تو را سرگرم کند یا سرکار بگذارد، بنده‌اش شده‌ای. اگر کسی را دوست داشته باشی و به خاطر این دوست داشتن کور و کر بشوی بنده‌اش شده‌ای. اگر بی‌محاسبه حرف کسی را قبول کنی و بدون دلیل منطقی مرعوب یا مغلوبش بشوی، بنده‌اش شده‌ای. امام باقر علیه السلام فرمود: «مَنْ أَضْعَى إِلَيَّ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ» (کافی، ج ۶، ص ۴۳۴) کسی که حرف کسی را گوش کند عبد او شده است، اگر گوینده حرف خدا را بزند او بندهٔ خدا شده است و اگر گوینده حرف شیطان را بزند او بندهٔ شیطان شده است.

کسی حق ندارد از طرف خودش با تو حرف بزند؛ پیغمبر ﷺ هم از طرف خدا حرف می‌زند نه از طرف خودش. خدا در مورد کلمات پیغمبر ﷺ فرمود: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم، ۳ و ۴) این قدر از پیغمبر ﷺ نپرسید فلان حرف را تو گفتی یا خدا گفته است؟ او هرچه می‌گوید وحی است، اصلاً از خودش حرف نمی‌زند. او هم حق ندارد غیر از حرف من حرف دیگری بزند. خداوند به پیامبرش هم نهیب می‌زند که تو حق نداری حرف کسی را گوش بدهی، بقیه هم نباید حرف هیچ‌کسی را گوش بدهند. باید فقط بندهٔ من بشوید! قرآن می‌فرماید: اکثر مؤمنین مشرک هستند! «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (یوسف، ۱۰۶) آیا شما فکر کردید ایمان به این است که بگویی «خدا هست؟» بله، خدا هست اما تو خداهای دیگر هم داری، چرا تحت تأثیرشان قرار گرفتی؟

■ خیلی از پدر و مادرها دوست دارند بچه‌های شان مثل برّه آرام باشند و مثل برده، حرف گوش بدهند!

در همهٔ ارتش‌های جهان سعی می‌کنند افراد را لِه کنند تا فرمان بر مافوق خود باشند، اما در ارتش ما و در نظامی‌گری

بسیچ‌گونه و سپاهی‌گونه در کشورمان سعی می‌کنند آدم‌ها را با عزت دادن به هر یک از آنها باهم هماهنگ کنند نه از این جهت که همه ذلیل باشند.

خیلی از اوقات، پدرها و مادرها دوست دارند بچه‌های‌شان برده باشند و مثل گرگ دیگران را پاره نکنند اما مثل بره آرام باشند و حرف گوش بدهند. این خیلی بد است. می‌گویند ببینید بچهٔ من درس می‌خواند. آیا به خاطر اینکه آزاد است درس می‌خواند یا به خاطر اینکه بره و برده است درس می‌خواند؟ معصیت نکردنِ صرف، موضوعیت ندارد. من خیلی بدم می‌آید که یک جایی به خوب شدن توصیه بشود ولی بحث بردگی وسط نیاید. خاک بر سر خوب بودن و عصیان‌گر نبودن برده‌ها!

■ ولایت نمی‌گذارد تو برده بشوی؛ خودش هم تو را به بردگی نمی‌گیرد

چرا می‌گویند نماز بی‌ولای او عبادتی است بی‌وضو؟ چون بدون ولایت، بردهٔ دیگران می‌شوی. خدا می‌فرماید: من گفتم نماز بخوان تا بردهٔ کسی نباشی، اما تو بردهٔ دیگران شدی! اگر بر ولایت‌مداری تأکید می‌کنیم به این علت است

که ولایت نمی‌گذارد تو برده بشوی، خودش هم تو را به بردگی نمی‌گیرد. امام حسین علیه السلام در شب عاشورا فرمود: اگر می‌خواهید بروید، بروید. امام حسین علیه السلام اصحاب خودش را به بردگی نکشید، آنها بسیار عزتمند و بزرگ بودند و خودشان خواستند که بمانند. اگر ولایت چندتا دستور هم می‌دهد برای قدرت بخشیدن به تو و آزاد کردن تو است.

آدم‌ها خیلی آسان به بردگی کشیده می‌شوند، مخصوصاً در زمان ما. باید بردگی‌های نوین را شناخت. از کارمندان محترم عذرخواهی می‌کنم؛ زندگی کارمندی خیلی نزدیک است به اینکه آدم را به بردگی بکشاند. زندگی تحت بسیاری از ضوابطی که ما الان اسمش را بوروکراسی می‌گذاریم، مثل این است که ما را به بردگی می‌کشاند. اداره‌کنندگان جامعه چطور باید جامعه را کنترل کنند؟ خدا راه کنترل کردن جامعه را نشان می‌دهد و می‌فرماید انسان را برده نکن، ضعیف نکن، برای اینکه انسان را کنترل بکنی او را تحت تأثیر منفی قرار نده، بگذار خودش آن قدر بفهمد تا خودش بخواهد. اصلاً راز دین‌داری به این است و الا اگر ائمه هدی می‌خواستند جامعه را بچرخانند با یک اشاره می‌چرخاندند.

■ امیرالمؤمنین علیه السلام می خواست مردم را باعزت بار بیاورد، به همین خاطر آنها را از رفتار ذلیلانه نهی کرد

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا معاویه از من زیرک تر نیست اما او فریب دهنده و گنهکار است و اگر فریب دادن زشت نبود من زیرک ترین مردم بودم. «وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدَهَى مِنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ وَلَوْلَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدَهَى النَّاسِ» (نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۳۱۸) بنابراین کسی فکر نکند امیرالمؤمنین علیه السلام زیرک نیست و بلد نیست مردم را اداره کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می خواست مردم را باعزت بار بیاورد و هرکدام برای خودشان شاخ باشند. او هرگز اجازه نداد یک عده ای ذلیلانه دنبالش بیفتند. وقتی امیرالمؤمنین در مسیر شام از شهر انبار می گذشت دهقان های آن منطقه پیشاپیش آن حضرت می دویدند. حضرت پرسید این چه کاری است که کردید؟! دهقان ها گفتند این کار شیوهٔ ما است که با آن فرمانروایان خود را احترام می کنیم. حضرت با این بیان که این کار برای حاکمان بی فایده است و شما بی جهت خود را به زحمت می اندازید، آنها را از این رفتار ذلیلانه نهی کردند. «وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أَمْرًاؤُكُمْ وَ إِنَّكُمْ لَتَشْقُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ» (نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۷۵)

اگر آن مردم مثل سلمان فارسی (ره) بودند و می‌گفتند: یا امیرالمؤمنین علیه السلام نه به خاطر اینکه ما ذلیل پادشاهان هستیم و تو هم پادشاه هستی، بلکه ما ارزش‌های تو را درک کرده‌ایم و آمده‌ایم از علم تو بهره بگیریم... در این صورت، امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را از رفتارشان نهی نمی‌کرد. سلمان فارسی و کمیل، متواضعانه دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام راه می‌افتادند، ولی حضرت به آنها نمی‌گفت دنبال من نیایید، چون می‌دانست آنها دنبال علم و معنویت آمده‌اند. دهقان‌ها برای عزت‌شان دنبال حضرت راه نیفتاده بودند، بلکه از سر ذلت دنبال پادشاه راه افتادند، این دفعه پادشاه امیرالمؤمنین علیه السلام بود، دفعهٔ دیگر، شخص دیگری پادشاه بود. اما در زمان ما وقتی مردم به استقبال امام خمینی رفتند، امام فرمود «این کار را نکنید» مردم دنبال عزت خودشان بودند و می‌دانستند که با عزت دادن به امام، خودشان دارند عزتمند می‌شوند. این کار خوب است ولی اگر کسی بگوید ما کلاً رؤسا را تحویل می‌گیریم، این فرهنگ بردگی است. آدم‌ها چطور تحت تأثیر ترس‌ها و طمع‌ها زندگی می‌کنند؟ وقتی برده بشوند.

■ کسی که فقط بندهٔ خدا باشد، می‌تواند یک امت را از بردگی آزاد کند

آیا امکان دارد یک‌کسی نه بندهٔ خدا بشود و نه بردهٔ دیگران؟ نه؛ امکان ندارد. اگر شما بندهٔ خدا نباشید قوی نیستید، وقتی قوی نباشید حتماً تحت تأثیر (دیگری) قرار می‌گیرید. فقط خدا است که قدرت دارد از بندگان خودش محافظت کند، آنها را پرورش بدهد و قوی کند.

یک انسان مثل آقای سردار سلیمانی چطور می‌تواند خیلی قوی بشود؟ از بس محکم و عمیق نماز شب می‌خواند، خدا تقویتش می‌کند. یک‌کسی مثل امام خمینی چطور این قدر قوی می‌شود؟ از بس در خانهٔ خدا رازها نمی‌کند. چون می‌گوید من فقط بندهٔ تو هستم، خدا او را مستقل بار می‌آورد، آن وقت می‌تواند یک امت و یک کشور را از بردگی آزاد کند. امام خمینی فقط یک مملکت را آزاد نکرد، او بسیاری از ملت‌های منطقه را آزاد کرد. ای امام خمینی! تو چقدر از قید بردگی‌ها آزاد و آزاده بودی که توانستی این همه را آزاد بکنی.

■ فکر نکنید برده‌شدن چیز عجیب و پیچیده‌ای است؛ آدم خیلی راحت تبدیل به برده می‌شود!

کسی که آزاد است مرعوب هیچ چیزی نمی‌شود. اگر یک دانشجو یا طلبه، مرعوب یک آدم باسواد بشود دیگر به جایی نمی‌رسد، این هم یک جلوه‌بردگی است. فکر نکنید بردگی یک چیز خاص و پیچیده است، آدم خیلی راحت تبدیل به برده می‌شود. بنده یک‌بار در کانادا مهمان جمعی از دانشجویها بودم. یکی از دانشجویها گفت: اینجا مردم خیلی به فرمان پلیس مقید هستند و قوانین ترافیک را خیلی دقیق رعایت می‌کنند، آنجا می‌دیدیم که مردم از پلیس وحشت می‌کردند. از دانشجویها پرسیدم: به نظر شما چرا مردم این‌قدر از پلیس می‌ترسند؟

نکته جالب این بود که بزرگ‌ترین و پرزرق‌وبرق‌ترین ساختمان در آن شهر، کازینو و قمارخانه شهر بود. به آن دانشجویان عرض کردم: علت اینکه در اینجا مردم این‌قدر قانون‌پذیر هستند، این است که کلاً برده‌ها فرمان‌پذیر هستند. یک روانشناس آلمانی می‌گوید: به تجربه ثابت شده است که انسان‌ها به بردگی بیشتر علاقه دارند تا به سروری... او زیاد دنبال علت و چاره کار نمی‌رود، بلکه می‌گوید وقتی

انسان‌ها این‌طور هستند، شما بیخود از آزادی یا استقلال حرف می‌زنید. دلیلی که آنجا به دانشجوها گفتم این بود که اگر کسی اهل هواپرستی بشود ضعیف می‌شود، وقتی انسان ضعیف بشود تا پلیس به او نهیب بزند می‌ترسد و مرعوب می‌شود.

■ افراد ضعیف و ترسو، وقتی یک‌ذره قدرت پیدا کنند خیلی بی‌رحم می‌شوند

کسانی که مرعوب‌های نظام سلطهٔ جهانی هستند، به همین دلیل وحشی هستند، ترسوهاى ضعیف وقتی یک‌ذره قدرت پیدا کنند خیلی وحشی می‌شوند. یک قهرمان هیچ‌وقت وحشی نمی‌شود. یک موجود ضعیف، وقتی قدرت پیدا کند مخالفش را تکه‌تکه می‌کند، اینها اصلاً فکر نمی‌کردند یک روزی قاتل بشوند. یک موجود ضعیف، کی احساس قدرت می‌کند؟ وقتی مخالفش را تنها گیر بیاورد. شما فکر نکنید اینها شجاع هستند. یکی از اخلاق بردگی این است که وقتی اینها دستگیر می‌شوند به ذلت و التماس می‌افتند.

بعضی از سلبریتی‌ها صریحاً می‌گویند که ما از آن طرف می‌ترسیم چون ما را تهدید کردند. بعضی هم می‌گویند که

ما را تشویق کردند... یکی از اخلاق بردگی هم این است که اگر تشویق بشوند و برای آنها کف بزنند، کیف می‌کنند و اگر کف نزنند ناراحت می‌شوند. همین اخلاق، برده‌ها را بدبخت می‌کند.

■ مدیریت افکار عمومی راهی برای بردگی طواغیت

سعی کنید هیچ وقت تشویق نشوید و هیچ وقت، هیچ کسی تشویق تان نکند. یعنی چه؟ کسانی که در بندگی خدا اخلاص دارند از اخلاق بردگی بدشان می‌آید. اگر کسی از آنها تعریف کند، آنها غضبناک می‌شوند. کسی که از تعریف خوشش بیاید اگر تحقیرش بکنند جا می‌خورد، اخلاق بردگی همین است. مراقب باشید افکار عمومی شما را اداره نکند. طبق روایت، افکار عمومی هیچ تأثیری روی دوستان اهل بیت علیهم‌السلام نباید داشته باشد.

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: اگر مردم شهر تو جمع بشوند و بگویند تو آدم بدی هستی و تو ناراحت بشوی، یا جمع بشوند و بگویند تو آدم خوبی هستی و تو خوشحال بشوی، تو از دوستان ما اهل بیت علیهم‌السلام نیستی. «لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّىٰ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرِكَ وَقَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوْءٌ

لَمْ يَحْزُنْكَ ذَلِكَ وَلَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسْرَكَ ذَلِكَ
 (تُحَفُّ الْعُقُولُ، ص ۲۸۴) اهل بیت علیهم السلام برده را راه نمی دهند.

■ اگر بندهٔ خدا نشوید بردهٔ دیگران می شوید، از ابلیس گرفته تا ابلیس چه‌ها

کجای قرآن نوشته است که اینها برده هستند؟ آنجا که می فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» (یس، ۶۰) ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نکردم که عبد شیطان نشوید؟ جالب این است که نمی فرماید من با شما عهد کردم که عبد من بشوید، بلکه آن طرف قضیه را می فرماید، چون آن طرفش خیلی ناراحت کننده است. بنده به دلیل همین توبیخ و موعظهٔ سنگین الهی در این آیهٔ قرآن می گویم مهم ترین راه درک ضرورت بندگی خدا این است که اگر بندهٔ خدا نشوید بردهٔ دیگران می شوید، از ابلیس گرفته تا ابلیس چه‌ها!

چهل سال است در این مملکت داریم این مطلب را می گوئیم، ولی حتماً ناقص گفته ایم که بعضی ها با ژست روشنفکری می گویند «ما به دین، اعتقاد نداریم، ما نمی خواهیم دین دار بشویم» باید از آنها پرسید: الان شما

برده‌چه کسی هستید؟ حتماً مطالب اصلی دین را به اینها آموزش نداده‌اند و آموزش‌هایی که داده‌اند همه فرعیات بوده است. قرآن پُر از روانشناسی برده‌ها است، حتی فرعون هم برده است چون اخلاق برده‌ها را دارد. اخلاق برده‌ها چیست؟ «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا» (معارج، ۲۰ و ۲۱).

■ ضجه‌های حضرت زهرا علیها السلام برای این بود که نمی‌خواست مردم به بردگی بیفتند

امام صادق علیه السلام فرمود: بنی‌امیه آموزش ایمان را برای مردم آزاد گذاشتند، اما آموزش شرک را آزاد نگذاشتند، تا اگر آنان را به شرک بکشاند، مردم متوجه نشوند. «إِنَّ بَيْنِي وَأُمَّيَّةَ أُظْلِقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَلَمْ يُظْلِقُوا تَعْلِيمَ الشَّرِكِ لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ». (الكافی، ج ۲، ص ۴۱۵) ما باید این را آموزش بدهیم و بگوییم که شرک و کفر، بردگی غیرخدا است.

قرآن برده‌ها را رفتارشناسی می‌کند. سعی کنیم با برده‌ها شباهت نداشته باشیم. برده‌ها طمّاع هستند، برده‌ها ممکن است سر یک لقمه نان باهم دعوا کنند. در گذشته

برخی افراد، غلام و برده بودند، اگر یک برده‌ای سر لقمه نان با کسی دعوا نمی‌کرد بلکه بذل و بخشش می‌کرد او اخلاق آزاده‌ها و ارباب‌ها را داشت. ارباب‌ها سفره می‌اندازند، دیده‌اید در اربعین، کسانی هستند که می‌گویند «من غلام حسین علیه السلام هستیم» ولی خودشان ماشاءالله یک پارچه ارباب هستند! مادر ما حضرت زهراء علیها السلام دوست دارد بچه‌هایش را بزرگ تربیت کند، تا همه ارباب باشند و بردهٔ کسی نباشند، باید به او التماس کنیم دست ما را بگیرد تا بردهٔ کسی نباشیم. اگر حضرت زهرا علیها السلام در مدینه آن همه ضجه زد، علتش این بود که نمی‌خواست مردم به بردگی بيفتند.

■ کسی که بندهٔ خدا نباشد، بردهٔ دیگران می‌شود و بعد به جان مردم بی‌گناه می‌افتد

مگر چه اشکالی دارد یک نفر بردهٔ دیگری بشود؟ اشکالش این است که اگر کسی بندهٔ خدا نباشد، بردهٔ دیگران می‌شود و بعد هم مثل زامبی می‌شود و به جان ما می‌افتد، با این موضوع چه کار کنیم؟ این برده‌ها نصیحت بردار نیستند. اینها وحشی می‌شوند، همان‌گونه که در کربلا وحشی شدند

به طوری که خود عمر سعد هم می‌گفت این همه جنایت نکنید! آنها بعد از اینکه جنگ تمام شده بود، دختر بچه‌ها را می‌زدند. پس نمی‌توانیم بگوییم «هرکسی خواست، برود بردگی غیرخدا را انتخاب کند!» چون همین‌ها بعداً می‌آیند زن و بچه بی‌گناه مردم را می‌زنند.

آیا فکر می‌کنید با ظهور امام زمان عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرج‌الشریف جهان به صورت اجباری و دیکتاتوری تحت یک دین در می‌آید؟ نه این طور نیست؛ مردم می‌فهمند کسی که زیر این پرچم نیاید بالاخره از سر ترس یا طمع، سرباز و برده‌دیگران می‌شود. انقلاب و امتحانات الهی در آستانه ظهور، دارد ما را به درس‌های عقیدتی می‌رساند که اگرچه این درس‌ها در قرآن بارها بیان شده است، ولی در کتاب‌های آموزشی ما معمولاً سابقه‌ای ندارد.

■ کسی که برده‌غیرخدا شد اگر امکانش فراهم شود، جنایت‌کار خواهد شد

أمیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام کلام سنگینی دارد که فهمیدن آن خیلی عقل می‌خواهد. می‌فرماید: کسی که با ما نباشد دشمن ما است «مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنَا كَانَ عَلَيْنَا» (الارشاد، شیخ مفید،

ج ۱، ص ۳۰۳) کسی که دلش این طرف نباشد، یزید می‌تواند از او به عنوان مهره استفاده کند. البته خدا اوضاع جهان را کنترل می‌کند و نمی‌گذارد همیشه یزیدیان موفق بشوند. اینها زامبی‌ها و جنایت‌کارهای بالقوه هستند، ولی اگر بالفعل بشوند می‌دانید چطوری جنایت می‌کنند؟ چند نمونه‌اش را دیده‌اید. جلوی چشم سی نفر، آرمان علی‌وردی را شکنجه و شهید کردند، همان کارهایی را کردند که ما در روضه‌ها می‌گفتم. آیا در بین آن سی نفر یک نفر هم وجدان نداشت؟ برده‌ها این طوری هستند؛ آخرش این است که جنایت‌کار می‌شوند.

■ چرا عبد طاغوت شدی؟

خدا در قرآن آخرش را می‌گوید، چرا عبد طاغوت شدی؟ عبد خدا باش تا تو را از همهٔ بردگی‌ها رها کند. خیلی از درس‌های اخلاق اصلاً بوی قرآن نمی‌دهد. بعضی از حرف‌های دینی اخلاقی رویه و روحیه‌اش شبیه قرآن نیست. خودت برو قرآن را بخوان، قرآن برای این نیست که فقط آوندها بخوانند و بیایند برایت شرح بدهند! ما دین خیلی زیبایی داریم. مثلاً پزشک‌ها می‌روند یک چیزهایی می‌خوانند که

ما نمی‌توانیم آنها را بخوانیم، بعد می‌آیند برای ما نسخه می‌پیچند، ولی فرموده‌اند همه‌تان قرآن را بخوانید. روش برخورد قرآن را با مسائل نگاه کن! حدوداً یک پنجم قرآن تاریخ است، برخوردها را ببین. مثلاً می‌فرماید چرا ناقه صالح را می‌کشید؟ مگر آن ناقه، چه کار کرده بود؟ قرآن می‌خواهد وحشی‌ها و زامبی‌ها را نشان بدهد و بگوید چه شد که اینها به اینجا رسیدند.

■ «برده‌دیگران شدن» یک‌دفعه‌ای در برخی حوادث، زشتی خودش را نشان می‌دهد

رفت یک تعداد اراذل و اوباش را آورد و گفت اینها دین و ایمان و وجدان ندارند، اینها را می‌برم در خانه علی ع‌ع را آتش بزنند، آنها هم آمدند. یک‌دفعه‌ای صدای فاطمه ع‌ع را شنیدند که فرمود «من فاطمه ع‌ع دختر پیغمبر شما هستم» آنها گفتند «ما در خانه دختر پیغمبر ص‌ل‌ل‌ه‌و‌آ‌ل‌ه‌س‌ل‌م را آتش نمی‌زنیم» و رفتند. اما بعضی‌ها که درجه بی‌رحمی و رذالت آنها بیشتر بود و از بی‌غیرتی بقیه خبر داشتند، ماندند و نرفتند.

اما یک درجه از بی‌رحمی هم این است که یک خانمی در همسایگی آدم، بین در و دیوار ضجه بزند اما کسی به کمک او نیاید. نوشته‌اند فاطمه زهراء عَلَيْهَا السَّلَامُ طوری فریاد زد «وا ابتاه» که همهٔ مردم مدینه شنیدند. اما کسی نیامد. آنها فاطمه را تنها گذاشتند. مگر چند ماه از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گذشته بود؟ ببینید «بردهٔ دیگران شدن» چگونه یک دفعه‌ای زشتی خودش را نشان می‌دهد!

وقتی فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ پس از دادخواهی دربارهٔ فدک با دست خالی از مسجد برگشت، فرمود یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، چه نشسته‌ای که تقاضای کمک کردم ولی هیچ یک از مردم - از انصار و مهاجرین - به من کمک نکردند «حَبَسْتَنِي قَيْلَهُ نَضْرَهَا وَ الْمُهَاجِرَةُ وَ ضَلَّهَا وَ غَضَّتِ الْجَمَاعَةُ دُونِي طَرْفَهَا فَلَا دَافِعَ وَ لَا مَانِعَ» ای کاش مرده بودم و این صحنه را نمی‌دیدم «لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هُنَيْئَتِي» (احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۰۷).

مردم مدینه گذاشتند در خانهٔ فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ آتش بگیرد و سکوت کردند، اما بعدها لشکریان یزید در همین مدینه، واقعهٔ حرّه را به پا کردند و هفتصد نفر از صحابه و تابعین را سر بریدند به حدی که در کوچه‌های مدینه خون راه افتاده بود!

مبحث دوم: «آزادی از بردگی؛ مسئله اصلی نزاع انبیا با طواغیت»

■ سیر بحث:

دو گروه مخالف دین هستند: «کسانی که مردم را به بردگی می‌کشند» و «بردگانی که به بردگی خو کرده‌اند!». کسی که خدا را پیدا نکند، هر قدرتی دم دستش بیاید، برده او می‌شود. هرکس به کفر نزدیک بشود، اخلاق برده‌ها را می‌گیرد. استقلال اقتصادی هم جلوه‌ای از برده بودن است

■ آیا دین جنگ راه می‌اندازد؟

دین مانند سبک زندگی نیست که انسان به سهولت یک مُدل از آن را انتخاب کند یا به آسانی از کنار یک نوع از سبک زندگی عبور کند. دین مانند یک امر سلیقه‌ای نیست. دین مانند دستوره‌های پزشکی هم نیست. دکتر اصرار ندارد شما داروهایی را که تجویز کرده است میل کنید، یک پزشک نهایتاً می‌گوید «من هرچه گفتم برای خودتان است، اگر شما داروها را میل نکنید به خودتان ضربه زده‌اید و ممکن است بیماری شما شدت پیدا کند» یعنی هیچ اضطرار و هیچ اصراری در این‌گونه امور وجود ندارد، معمولاً سر این‌گونه امور، اختلافات اجتماعی جدی هم پدید نمی‌آید و جنگ و دعوایی هم نمی‌شود، اما وقتی دین می‌خواهد در یک جامعه‌ای جاری بشود دعوای خاص خودش را تولید می‌کند.

مردم چهل سال با رسول خدا ﷺ زندگی می‌کردند، در آن چهل سال کاری با او نداشتند، حتی او را «امین» می‌دانستند، همه قبائل درباره‌اش باهم اتفاق نظر داشتند که ایشان می‌تواند فراتر از همهٔ قبائل نمایندگی کند. پیامبر از یکی از قبائل قریش بود ولی همه او را قبول داشتند، به همین خاطر به جای همهٔ قبائل حجرالاسود را در دیوار کعبه نصب کرد. تا قبل از بعثت، کسی با حضرت محمد ﷺ مشکلی نداشت، اما همین‌که به پیامبری مبعوث شد درگیری و جنگ با ایشان شروع شد. آیا دین جنگ راه می‌اندازد؟ وقتی امیرالمؤمنین علی ع خواست دین را به درستی در جامعه اجرا بکند، سه جنگ و بعد هم مشکلات عدیدهٔ دیگری پدید آمد. در جریان انقلاب اسلامی هم پس از پیروزی انقلاب، به ما جنگ را تحمیل کردند، چرا؟ چون این مملکت می‌خواهد اسلامی و دینی بشود. مگر چه اشکالی دارد یک کشور، دینی بشود؟

■ دو گروه مخالف با دین: یکی به بردگی کُشدگان مردم و دومی بردگان!

واقعاً نسبت جنگ با دین چیست؟ در این جلسه می‌خواهیم مقدمه را تغییر بدهیم و از یک زاویهٔ دیگر به بحث «ضرورت بندگی خدا» پردازیم. واقعیت این است که وقتی دین می‌آید درگیری ایجاد می‌کند. آیا وقتی یک پزشک، روش جدیدی برای درمان یک بیماری مثل سرطان پیدا می‌کند، دعوایی راه می‌افتد؟ آیا وقتی یک پزشک وارد یک شهری می‌شود که قبلاً پزشک نداشته است، دعوا راه می‌افتد؟ ممکن است مثلاً یک پزشک سنتی در آن شهر به خاطر کساد شدن کاسبی‌اش چهارتا حرف هم بزند ولی دعوا و جنگ راه نمی‌افتد. جالب است که دین، از قبل هم این درگیری‌ها را پیش‌بینی کرده است چون مفاهیمی مثل جهاد و شهادت دارد، یعنی خدا به بندگان‌ش می‌گوید شما برای درگیری آماده‌گی داشته باشید.

واقعاً چرا دین این‌گونه است؟ برای اینکه دین تغییری در جامعهٔ بشری ایجاد می‌کند که هیچ عامل دیگری مثل دین نمی‌تواند آن تغییر را ایجاد کند. این طور نیست که وقتی دین بیاید فقط به بندگی خدا دعوت کند، قبل از

آن و بعد از آن، به نفی بردگی دیگران دعوت می‌کند. چرا جنگ می‌شود؟ چون دو گروه مخالف دین هستند؛ یکی به بردگی کِشندگان مردم و یکی هم بردگان! بردگان می‌گویند «ما داشتیم آرام زندگی مان را می‌کردیم، یک لقمه نان بخور نمیر هم می‌رسید، بگذار بردگی مان را بکنیم!»

■ انسان‌ها به برده شدن بیشتر علاقه دارند یا به آزاد شدن؟!

«اریک فروم» که یک روانشناس خیلی مشهور و برجسته است می‌گوید: از نظر روانشناسی، مردم به بردگی بیشتر خو دارند تا به استقلال. آیا ما حرف ایشان را تأیید می‌کنیم یا نه؟ ما حرف ایشان را این‌طور تحلیل می‌کنیم و می‌گوییم: انسان‌ها برای رسیدن به قدرت مطلق آفریده شده‌اند، نه برای بردگی! از این جهت، می‌توان گفت که ایشان اشتباه می‌گویند، اما لازمهٔ رسیدن به قدرت مطلق، چسبیدن به قدرت مطلق خدا و بندگی او است. پس انسان ظرفیت اطاعت و بندهٔ خدا شدن را دارد، اما وقتی انسان‌ها خدا را پیدا نکنند، هر قدرتی که دم دست‌شان بیاید برده‌اش می‌شوند لذا اریک فروم می‌گوید که «انسان‌ها به بردگی

بیشتر علاقه دارند» اما واقعاً این طور نیست، هرکدام از انسان‌ها دوست دارند برای خودشان خدا باشند، فرعون باشند، اداره‌کننده زمین و آسمان باشند. انسان‌ها قدرت را خیلی دوست دارند، اما وقتی زورشان نمی‌رسد، به یک قدرت می‌چسبند تا امنیت پیدا کنند. به همین علت، وقتی کسی مثل اریک فروم از بیرون نگاه می‌کند می‌گوید که «انسان‌ها به بردگی خو می‌کنند!» اما واقعش این است که وقتی انسان‌ها خدا را پیدا نکنند، برده غیرخدا می‌شود.

■ بردگی‌های بسیار پیچیده‌ای در جامعه مدرن

اگر یک نفر وارد یک اداره، کارخانه، روستا و معدن پُراز کارگر بشود و فریاد بزند «چرا برای این و آن کار می‌کنید؟ چرا برای مزد کار می‌کنید؟ باید سهام کارخانه مال خودتان باشد، نباید کارگر کسی باشید...» اگر او بتواند با این فریادهای خودش، همه را تقویت کند، آیا دعوا راه نمی‌افتد؟ بی‌نظمی ایجاد نمی‌شود؟ مردم به یک نظم تن داده‌اند. مخصوصاً در جوامع مدرن، بردگی‌های بسیار پیچیده‌ای هست که ظاهر خیلی خوبی هم دارد، مثل خیلی از زندگی‌های

کارمندی و امثال آن. چون خیلی سخت است که شما هم کارمند باشید و هم استقلال خودتان را حفظ کنید.

شما اگر کاسب هم باشید اما یک نظام اقتصادی منحنی را بپذیرید که موجب مستضعف شدن عده‌ای از مردم می‌شود و بگویید «آن مستضعف که راضی است، ما هم که داریم مستکبر می‌شویم راضی هستیم» این هم یک سطح از بردگی است. بردگی سطوح مختلف دارد.

■ قدرت‌ها می‌خواهند با اعمال تحریم‌ها و تحمیل جنگ‌ها جامعهٔ ما را بردهٔ خود کنند

چرا دین که آمد، درگیری پیش می‌آید؟ چون وقتی ارباب دو تا شد، طبیعتاً دعوا ایجاد می‌شود؛ البته این دعوا بین اربابان زمینی رایج و «رب العالمین» است. پیامبران الهی خودشان ارباب به معنای واقعی کلمه نمی‌شوند، آنها نمایندگان خدا هستند و مردم را به سوی قدرت خدا دعوت می‌کنند. به قول علامهٔ بزرگوار «شهید صدر» پیامبران نمی‌خواهند خدا را به وسیلهٔ بندگانش قدرتمند بکنند، بلکه انبیاء الهی در واقع می‌خواهند مردم را به واسطهٔ چسبیدن به قدرت لایزال الهی، قدرتمند بکنند.

در جامعه ما هنوز دین به درستی شناخته نشده است. مقام معظم رهبری هم فرمودند خیلی طول می‌کشد تا جامعه، اسلامی بشود. فعلاً نظام ما اسلامی شده است، در مرحله بعد دولت مان باید اسلامی بشود، بعد از آن جامعه اسلامی می‌شود. وقتی جامعه اسلامی بشود آن وقت تازه مردم متوجه می‌شوند که اسلام چه انتظاری از آدم‌ها دارد.

زندگی‌های رایج ما باید چطور باشد تا زندگی برده‌وارانه نباشد؟ مثلاً در عرصه اقتصادی، آن مقاومت اقتصادی که برای کل جامعه لازم است تا از هیچ قدرت اقتصادی دیگری آسیب نبیند، باید برای هر خانواده باشد. آنجا دیگر از نظر سیستم اقتصادی، برده‌داری نیست و دست همه، به دهن‌شان می‌رسد. همه دست‌شان در جیب خودشان است، استقلال اقتصادی یک جلوه از برده نبودن است. اما وقتی که فرد و جامعه از نظر پولی، به شدت وابسته باشد، یعنی نظام برده‌داری وجود دارد. قدرت‌ها می‌خواهند کلیت جامعه ما را برای خودشان تبدیل به برده کنند، به همین خاطر، دنبال اعمال تحریم‌ها و تحمیل جنگ‌ها علیه ما هستند.

■ دین می خواهد ما بردهٔ کسی نباشیم

خدا می خواهد ما خیلی خیلی آزاده باشیم. پس چرا ما به اشتباه فکر می کنیم که دین دنبال درست کردن اخلاق و روحيات ما است، دنبال لطيف کردن قلب ما است، دنبال اين است که ما از نظر معنوی انسان خداجویی بشویم؟ می دانید چرا دین دنبال اخلاق ما است؟ مثلاً امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: «مَا أَفْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ.» (کافی، ج ۲، ص ۳۲۰) چه زشت است برای یک مؤمن که تمایلی در وجودش باشد که موجب ذلت او بشود. نباید برای رسیدن به چیزی که دوست داری صدايت را برای این و آن نازک کنی؛ خدا چنین کسی را داغون می کند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً لِمَالِهَا وَكَلَهُ اللهُ إِلَيْهِ» (تهذيب الاحكام، شيخ طوسی، ج ۷، ص ۴۰۰) اگر یک آقا داماد به طمع ثروت خانوادهٔ عروس، او را انتخاب کرده باشد نه به خاطر خوبی هایش، خدا به او می فرماید: تو ذليل شدی، من تو را فقير می کنم... این همان نظام برده داری است.

این حرف که می گویند «اسلام دنبال اخلاق است» یعنی اسلام دنبال این است که ما بردهٔ کسی نباشیم. اسلام دارو

و درمان برای بشر صادر کرده است که انسان به رشد برسد، مثل مربی ورزش که برنامهٔ ورزشی می‌دهد تا ما تنومند بشویم و تن و بدن سالم داشته باشیم. حالا ممکن است بعضی‌ها بگویند که «ما نمی‌خواهیم از این برنامه استفاده کنیم» اسلام می‌فرماید: اگر از این برنامه استفاده نکنید و کفر بورزید، درواقع شما علیه بشریت، لشگر می‌شوید و آنها را می‌زنید.

■ هرکسی کافر شد، برده می‌شود

اگر این موضوع واقعاً مهم است باید خدا در یک جای خیلی مهم قرآن این مطلب را گفته باشد. کجای قرآن گفته است که اگر کافر بشوی بردهٔ قدرت‌ها و طواغیت می‌شوی؟ اگر نمی‌خواهی بندهٔ خدا بشوی، نشو. کسی به تو زور نمی‌گوید که بندهٔ خدا بشوی، اما وقتی تو دین را نمی‌پذیری، این طور نیست که فقط دین را نپذیرفته باشی، اگر بندگی خدا را نمی‌پذیری چرا بردگی غیرخدا را می‌پذیری؟ چرا جاسوس می‌شوی؟ چرا خائن می‌شوی؟ چرا قاتل می‌شوی و مردم را می‌کشی؟

این مطلب در کجای قرآن نوشته شده است که هرکسی کافر بشود، برده می‌شود؟ برای همین است خدا با کفار این قدر در می‌افتد، کافر شدن فقط نپذیرفتن فکر دینی نیست. همه باید این مطلب را در قرآن دیده و شنیده باشند، در کجای قرآن آمده است که کافر یعنی برده؟ در آیه الكرسي! دیدید چقدر تأکید می‌کنند که همه این آیه را بخوانید، وقتی به مسافرت می‌روید بخوانید، موقع خواب بخوانید، وقتی بلند می‌شوید بخوانید، بعد از نماز بخوانید. چرا ما باید این قدر آیه الكرسي را بخوانیم، آیا شما در قرآن آیه‌ای پربارتر از آیه الكرسي سراغ دارید؟ این سه آیه که با عنوان آیه الكرسي شناخته می‌شود، با عظمت‌ترین آیات قرآن است. در آیه سوم می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ التُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره، ۲۵۶)

■ هنگامی که کسی کافر شد، سرپرستی به نام طاغوت پیدا می‌کند

وقتی کسی کافر شد، نمی‌تواند فقط برای خودش کافر باشد چون طاغوت سرپرست او می‌شود و آن طغیان‌گر، کافر را به بردگی می‌کشد و کافر همیشه به نفع طاغوت کار می‌کند.

می فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» طغیان‌گرها سوار کافران می شوند و آنها را از نور به ظلمت می برند. خود آن کافر بدبخت، این راه را نمی رود، وقتی طاغوت سوارش شد از او سواری می گیرد، آن را چه کار کنیم؟ برای همین است که در طول تاریخ، هروقت دین آمده است، جنگ راه افتاده است. در واقع دین جنگ راه نمی اندازد بلکه آن کافران که بردهٔ طاغوت شده اند، وحشی و جنایت‌کار می شوند و علیه دین می جنگند.

■ ریشهٔ نزاع انبیا و طاغوت؛ بر سر آزاد کردن انسان‌ها از بردگی طاغوت است

چرا جنگ‌های رسول خدا ﷺ پیش آمد؟ چرا می خواستند رسول خدا ﷺ را بکشند؟ نگوئید چون آنها آدم‌های بی شعوری بودند. آدم‌های بی شعور که همیشه قاتل نمی شوند، هر آدم بی شعوری که پیغمبر نمی کشد. حکومت اسلامی هم می خواهد انسان‌ها را از بردگی طاغوت آزاد کند. مولوی می گوید: «کیست مولا؟ آنکه آزادت کند؛ بند رقیبت ز پایت بر کند/ چون به آزادی نبوت هادی است؛ مؤمنان را ز انبیا آزادی است» مؤمنان آزادی‌شان را از انبیا

پیدا می‌کنند. چون انبیاء می‌خواهند انسان‌ها را از بردگی طاغوت آزاد کنند لذا بین انبیاء و طاغوت دعوا می‌شود. ایمان یعنی چه؟ ایمان یعنی اینکه تو به قدرت خدا و اینکه این قدرت از تو حمایت می‌کند ایمان بیاوری. پایهٔ ایمان، اول ایمان به قدرت خدا و بعد هم ایمان به رحمت خداوند است. چون خدایی که زور نداشته باشد برای ما کاری بکند، مهربان بودنش فایده‌ای ندارد. باید به قدرت خدا معتقد بشویم، به همین خاطر، در نماز مدام می‌گوییم «اللَّهُ اکبر». خدا یک قدرت پوشالی به این و آن داده است، اما خودش قوی‌تر، بزرگ‌تر و باعظمت‌تر است، پس دیگران را کنار بگذار. دعوا چطور راه می‌افتد؟ خدا می‌فرماید: من قدرت دارم، قدرت‌های پوشالی را کنار بزنید، برای آنها کار نکنید! وقتی تو به آن قدرت‌ها «نه» می‌گویی آنها می‌آیند با تو بجنگند. آن ایمانی که ما را از قدرت‌های زورگو آزاد نکند، ایمان نیست، آن خدایی که ما را آزاد نکند، خدا نیست.

■ چرا همهٔ دین سیاسی است؟

چرا دین جنگ راه می‌اندازد؟ چون دین می‌فرماید بردهٔ کسی نشو، بندهٔ خدا بشو. این قسمت دین که می‌گوید

«برده‌دیگران نشو» سیاسی است، پس آن قسمت هم که می‌گوید «بنده خدا بشو» سیاسی است. «بنده خدا بشو» کجایش سیاسی است؟ آن جایی که به اخلاص می‌رسد، مخلصانه نماز بخوان و الا من قبول نمی‌کنم، اخلاص یعنی «بقیه را کنار بزن» و کنار زدن بقیه، یک امر سیاسی است.

چطور یک بحث اعتقادی خودبه‌خود سیاسی می‌شود؟ وقتی شما به خدا ایمان داشته باشید از بردگی قدرت‌ها بیرون می‌آیید و این یک حرکت سیاسی است. آنهایی که به خدا ایمان پیدا نمی‌کنند، برده‌طاغوت می‌شوند و این هم یک اتفاق سیاسی است. بعد طواغیت هم ساکت نمی‌نشینند بلکه وسط می‌آیند و جنگ راه می‌اندازند، این هم یک اتفاق سیاسی دیگر است. بعد شما باید از آزادی خودتان دفاع کنید، این هم اتفاق سیاسی بعدی است. لعنت بر کسی که دین و عالم دینی را غیرسیاسی اعلام و تبلیغ می‌کند. اینها کسانی هستند که آنچه خدا نازل کرده را کتمان می‌کنند. یکی از گروه‌هایی که خدا در قرآن به شدت توبیخ می‌کند و به آنها وعده عذاب الیم می‌دهد کسانی هستند که آیات الهی را پنهان می‌کنند: «الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (بقره، ۱۵۷).

■ اجتناب از طاغوت، همان بندگی خداست

دین به ما می‌گوید مستقل باش، بردهٔ کسی نباش «أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل، ۳۶) طاغوت می‌گوید: باید بردهٔ من باشید و نباید از بردگی من اجتناب کنید. ما هم در مقابلش گفتیم: نه، ما بردهٔ تو نمی‌شویم. لذا طاغوت با ما دشمن شد و خواست ما را بزند و ما هم در مقابلش ایستادیم. چرا ما در مقابل آمریکا ایستاده‌ایم؟ چون دین ما می‌گوید «أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» آمریکا هم طاغوت است، لازم نیست آیهٔ قرآن بفرماید که آمریکا طاغوت است! عقل انسان می‌فهمد که آمریکا دارد طغیان می‌کند. بعضی از جوان‌های ما بد برداشت می‌کنند و می‌گویند «اسلام چه دینی است که پیغمبرش این همه جنگ راه انداخت؟» چون پیغمبر می‌خواست مردم را آزاد کند لذا طبیعی بود که جنگ راه بیفتد. اصلاً هر جا آزادی خواهی باشد جنگ راه می‌افتد. این بحث‌ها اسلامی نیست، یک مقدار تاریخ بخوانید کفایت می‌کند. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در نامهٔ سی و یکم نهج‌البلاغه به جوانش می‌نویسد حرف‌های من را گوش بده چون من تاریخ را خوب خواندم؛ نمی‌فرماید چون من با وحی، به خدا متصل هستم، یعنی

دین از دل تجربه تاریخی بیرون می‌آید. قرآن بارها و بارها می‌فرماید: سرنوشت قوم‌هایی گذشته را ببینید که طواغیت را پسندیدند و پذیرفتند.

■ چرا در طول تاریخ اکثراً قدرت‌های فاسد و طواغیت حاکم بوده‌اند؟

کسانی که کافر می‌شوند برده‌های طاغوت می‌شوند؛ حالا اگر اینها در بین مؤمنین باشند و کفر خود را پنهان کنند اسم‌شان منافق است. اگر کسی کافر شد و گفت «من به سمت طاغوت نمی‌روم» اسلام به او می‌گوید بنشین زندگی‌ات را بکن، ما با تو کاری نداریم. ولی چنین کسی همیشه بالقوه استعداد دارد که بردگی طاغوت را بکند و برای بقیه مثل زامبی بشود. بعد از برقراری حکومت امام‌زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فُرَجَةَ الشَّرِيفِ دیگر جنگ نمی‌شود چون امام‌زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فُرَجَةَ الشَّرِيفِ همه قدرت‌های طاغوتی را از بین می‌برد لذا کسی باقی نمی‌ماند که کافران و منافقان برای آنها بردگی و جاسوسی کنند.

چرا در تاریخ می‌بینیم که وقتی دین آمده، جنگ اتفاق افتاده است؟ دین می‌خواهد مردم قدرتمند، آزاد و آزاده باشند اما چون قدرت‌ها این را نمی‌پسندند، لذا جنگ و

درگیری پیش می‌آید. نه تنها قدرت‌ها نمی‌پسندند، بلکه خیلی از مردم هم، همت آزاد شدن و آزادگی را ندارند و به بردگی خو کرده‌اند. این مشکلی است که موجب می‌شود خیلی از ملت‌ها اصلاً قیام نکنند.

در طول تاریخ حیات بشر، اکثراً قدرت‌های فاسد حاکم بودند برای اینکه به قول «اریک فروم» اکثر آدم‌ها به بردگی خو می‌کنند. البته باید این حالِ بردگی را برای بندگی خدا مصرف می‌کردند و نسبت به کسانی که می‌خواهند آنها را به بردگی بکشند قدرتمند می‌شدند، اما حرف پیامبران را گوش نکردند و مخالف پیامبران شدند. در همین فتنه‌ای که اخیراً بعضی‌ها در کشورمان ایجاد کردند، لیدرهای آنها، غرب‌گراترین و شیفته‌ترین افراد به سبک زندگی و فرهنگ غرب هستند. اینها قدرت غرب را حقیقی می‌دانند و بردگی برای آن را پذیرفته‌اند.

■ اخلاق بردگان طواغیت عالم چیست؟

بگذارید آیاتی از سورهٔ قلم را به شما هدیه کنم تا علت تنها ماندن فاطمه زهرا علیها السلام را بهتر ببینید. نامردها صدای دختر

پیغمبر ﷺ را شنیدند ولی جواب ندادند، چون کسانی که به کفر نزدیک می‌شوند خلیقات برده‌ها را می‌گیرند.

کجای قرآن نوشته است کافرها برده هستند؟ آنجا که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» (بقره، ۲۵۶). کسی که طاغوت، ولی او بشود، او در واقع برده طاغوت شده است. می‌دانید اینها چه اخلاق‌های بدی پیدا می‌کنند؟ خداوند در آیات ۸ تا ۱۴ سوره قلم برخی از اخلاق بردگان طاغوت را این‌گونه بیان می‌فرماید: «فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ * وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ * وَلَا تُطِعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَمَّهينٍ * هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ * مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ * عُتُلِّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ * أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ» در آیه هشتم می‌فرماید «فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ» یعنی از مکذبین اطاعت نکن و حرف آنها را گوش نده؛ تکذیب‌کنندگان، اسم دیگر کافران است.

■ سازشکاری اولین ویژگی اخلاق بردگان طواغیت

آیه نهم می‌فرماید: «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» تکذیب‌کنندگان دوست دارند تو با آنها سازش بکنی، آنها هم می‌خواهند با تو سازش بکنند. بعضی وقت‌ها بعد از تکبیر، می‌گوییم «مرگ بر سازش‌کار» امیرالمؤمنین علیه السلام هم به تعبیری همین

را بیان می فرمود. یکی از کسانی که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در قنوت نمازش آنها را لعن می کرد ابوموسی اشعری بود «أَنَّهُ قَنَتَ فِي الصُّبْحِ فَلَعَنَ مُعَاوِيَةَ وَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ وَأَبَا مُوسَى وَ أَبَا الْأَعْوَرِ وَ أَصْحَابَهُمْ» (امالی، شیخ طوسی، ص ۷۲۵).

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «فِرْقَةٌ مَدَّهَدَهُةٌ عَلَى مِلَّةِ السَّامِرِيِّ لَا يَقُولُونَ لَا مِسَاسَ لِكِتْمِهِمْ يَقُولُونَ لَا قِتَالَ إِمَامِهِمْ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ قَيْسِ الْأَشْعَرِيِّ» (امالی، شیخ مفید، ص ۳۰) یک فرقه از امت من افرادی هستند که مانند سامری بین حق و باطل متزلزل هستند، البته آنها مثل سامری قوم موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ نمی گویند «لا مِسَاسَ» (به من دست نزنید) بلکه می گویند «لا قِتَالَ» جنگ نکنید، امام این فرقه، ابوموسی اشعری است.

ابوموسی اشعری می دانست معاویه کسی است که جنگ را به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ تحمیل می کند، با این حال می گفت: من می گویم کلاً جنگ و قتال خوب نیست. امروز هم بعضی که عمامه به سر دارند، می گویند «کلاً درگیری خوب نیست!» اینها ابوموسی اشعری زمان هستند؛ انگار حق و باطلی وجود ندارد. کار ابوموسی اشعری آن زمان گرفت، آیا در زمان ما هم کار اینها می گیرد؟ قرآن می فرماید: «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» آیا می دانی اگر سازش کنید باید بروید بردگی

را قبول کنید و اخلاق برده‌ها را پیدا می‌کنید؟ اگر با کافر‌ها سازش کنید، یعنی فرهنگ بردگی آنها را بپذیرید، آیا حاضر هستید شبیه آنها برده بشوید؟

■ عیب‌جویی، خبرچینی و بدگویی جزو اخلاق بردگان است

آیهٔ بعد می‌فرماید: «وَلَا تُطِغْ كُلَّ خَلْفٍ مَّهِينٍ» از کسی که بسیار قسم می‌خورد و پست و فرومایه است اطاعت نکن. این آیه دو مورد دیگر از اخلاق برده‌ها را بیان می‌کند. تا می‌خواهی او را بزنی، قسم می‌خورد که دیگر این کار را نمی‌کنم، قسم می‌خورد که منظورم فلان چیز نبود... «هَمَّازٌ مَّشَاءٍ بِنَمِيمٍ» هم‌ماز یعنی کسی که بسیار عیب‌جویی و بدگویی می‌کند. «مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ» یعنی کسی که این طرف و آن طرف می‌رود و مثل مگسی که روی کثافات می‌نشیند، خبرهای منفی را می‌برد و می‌آورد. اینها اخلاق برده‌ها است، آدم‌های آزاده، خبرچین نیستند. آدم‌های آزاده اخبار بد و زشتی‌ها را منتشر نمی‌کنند. ولی اخلاق برده‌ها این‌طور است که تا می‌بیند یکی از مؤمنین یک جایی خطایی کرده است خبرش را برای دیگران می‌فرستند.

«مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٌ» آدم کافر و برده، نمی‌گذارد خیری به کسی برسد؛ «معتد» است، یعنی متجاوز است، این اخلاق برده‌ها است. «اثیم» یعنی گنهکار و کسی که گناه‌کردن برای او راحت است، «عُتِّلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَيْنٌ» علاوه بر همهٔ آن عیب‌ها، بددهان و خشن است و اصل و نسبش معلوم نیست. «أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَيْنَيْنَ» می‌فرماید از چنین آدم‌هایی با این عیب‌ها و اخلاق زشت، به خاطر اینکه مال و اولاد و موقعیت اجتماعی دارند پیروی و اطاعت نکنید.

■ برده‌ها از قدرت سودی نمی‌برند ولی همانند اربابان‌شان عذاب می‌شوند

اینها اخلاق برده‌ها است که قرآن بیان کرده است. خدا اینها را طوری برای ما توصیف می‌کند که ما از اخلاق برده‌ها بدمان بیاید و به سمت‌شان نرویم و مراقب باشیم اخلاق برده‌ها را نداشته باشیم.

درد اینجاست که برده‌ها خودشان از قدرت سودی نمی‌برند و ابرقدرت نیستند ولی بردهٔ قدرت‌ها و ارباب‌ها شدند و به دستور آنها مردم را می‌کشند و جنایت می‌کنند. وقتی اینها به جهنم می‌روند می‌گویند: خدایا! ارباب‌های ما را که سبب

گمراهی ما شدند دو برابر عذاب کن. خدا می‌فرماید من هر دو را دو برابر عذاب می‌کنم. «رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ» (اعراف، ۳۸) شما این جنایت را کردید که به آنها میدان دادید در قدرت بمانند، یعنی شما بیخود کردید حرف آنها را پذیرفتید، شیفته و برده‌شان شدید.

قرآن می‌گوید برده طاغوت نباش و الا طاغوت تو را به یک موجود وحشی تبدیل می‌کند. وقتی خدا دید یک عده‌ای در اطراف پیامبر ﷺ سُست‌ایمان هستند و همه چیز را به بازی می‌گیرند، یک آزمایش هولناک از آنها گرفت. بعد از پیامبر ﷺ در شرایطی که آنها همت و عزم قیام برای آزادی را نداشتند دختر پیغمبر ﷺ پرچم آزادی را برداشت و حرکت کرد، اما آنها حضرت را یاری نکردند و غریب و تنها گذاشتند...

مبحث سوم: «نقش دین در برده نشدن برای غیر خدا»

■ سیر بحث:

«من نمی‌خواهم بندهٔ خدا باشم» یعنی «من می‌خواهم بردهٔ دیگران باشم». یکی از علامت‌های بردگی غیرخدا «تمایل به تمدن کفار» است. غیر از خدا عبد هرکسی بشوی، ذلیلت می‌کند؛ فقط خداست که بندگی‌اش عزت‌آفرین است.

■ سوء استفاده از کلمه آزادی علیه انقلاب و اسلام، علامت ضعف تبلیغات و تعلیمات دینی ما

فلسفه اصول عقائد چیست؟ فلسفه بندگی خدا چیست؟ اصلاً فلسفه اسلام چیست؟ آزادی از بردگی غیرخدا. این حرف یک سلیقه و حرف زدن متناسب با زمان نیست، بلکه این حرف خدا در قرآن است. قبل از اینکه خدا از تو بخواهد نسبت به او مؤمن و مطیع باشی، از تو می خواهد از بردگی غیرخدا آزاد باشی. جنگ های پیغمبران برای همین است. رسول خدا ﷺ بیشتر از اینکه به صورت مدرسه ای مباحث اصول عقائد را یاد بدهد با کسانی که آزادی ها را از بین می بردند، جنگ می کرد. اگر حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ

با یک فرعون مواجه بود به فرمایش امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با چندین فرعون مواجه بود «مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُرْسِلَ إِلَى فِرْعَانَةٍ شَتَّى» (احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۱۴).

بعد از چهل سال از انقلاب، کسانی می‌توانند از کلمه «آزادی» سوءاستفاده کنند، این علامت ضعف حرکت تعلیم و تربیت دینی ما است و الا اگر دین را درست معرفی کرده بودیم، افراد ضد دین، نمی‌توانستند در مقابل دین داران شعار «آزادی» بدهند.

تعلیمات دینی ما قطعاً کارشناسی شده نیست. مگر می‌شود اسلام در مقابل آزادی باشد؟! اینکه کسی به طرف داری از آزادی، شعار «مرگ بر اسلام» سر دهد، متناقض گویی است. ما از دین، بد حرف زده‌ایم، ما در این کشور دین را بد تعلیم داده‌ایم که کسی - حتی در خلوت خودش - می‌تواند این جمله را بگوید.

اگر ما دین را درست معرفی کرده بودیم و مطابق با دین حرف زده بودیم، آن وقت همه می‌فهمیدند که «من نمی‌خواهم بندهٔ خدا باشم» مساوی است با اینکه «من می‌خواهم بردهٔ دیگران باشم». این حرف‌ها به اکثر افراد

این مملکت، درست منتقل نشده است. ابتدائاً، عموماً و غالباً برای انسان‌هایی که به سطح بالایی از معرفت نمی‌رسند و عارف نیستند، دلیل ضروری بودن دین‌داری «نگه داشتن حرمت خدا» نیست، بلکه دلیل ضروری بودن بندگی خدا «بردگی نکردن برای دیگران» است، یعنی آزادی از بردگی دیگران است.

■ ادبیات قرآن را ببینید!

بندگی خدا به این است که تو بردهٔ کسی دیگر نشوی؛ بین این دو تا هم فاصله‌ای نیست، شما هرچقدر نمازت را شل‌تر بخوانی و سجده‌ات را شل‌تر به جا بیاوری، قطعاً برای دیگری سجده می‌کنی. قرآن می‌فرماید اکثر مؤمنین، مشرک هستند «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (یوسف، ۱۰۶). چرا شرک؟ چون وقتی کامل برای خدا کار نکنی یعنی در یک بخشی بردهٔ دیگری شده‌ای. ادبیات قرآن را ببینید!

در جلسه اول این آیه را باهم خواندیم و مرور کردیم: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» (یس، ۶۰) مگر من با تو عهد نکردم که «بردهٔ شیطان نشو!». خدا نمی‌فرماید مگر من با تو عهد نکردم که «بندهٔ من بشو».

معنای آیه به بیان خودمانی این می‌شود: اگر بندهٔ من نمی‌شوی و نمی‌خواهی به کمالات برسی، لااقل بردهٔ شیطان نشو! این را که قول دادی. الان در جامعهٔ ما معنای بی‌دینی، بردگی نیست.

■ اخلاص یعنی آزادی؛ به هر درصدی که اخلاص نداشته باشیم دچار شرک هستیم

ما بردهٔ هیچ‌کسی نباید بشویم؛ بردهٔ مردم خوب هم نباید بشویم، البته خدمت بکن، ولی برده نشو، فدا بشو، ولی برده نشو. خودت باش. نگذار مردم بر تو حکمرانی کنند. اگر مردم شما را تشویق کردند، تشویق‌شان روی شما اثر مثبت نگذارد، بگو من از شما انرژی نمی‌گیرم، اگر برای من کف بزنی من کیف نمی‌کنم.

تشویق مردم به هیچ دردی نمی‌خورد، اگر تشویق بشوی و خوشت بیاید، اسیر تشویق مردم خواهی شد و بدبخت می‌شوی. آن وقت اگر پس فردا به تو توهین بکنند، از دین به در می‌شوی. اخلاص یعنی آزادی! به هر درصدی که اخلاص نداشته باشیم دچار شرک هستیم.

چرا خوب‌ها مثل حضرت امام، سردار سلیمانی و... این قدر در خانه خدا به عبادت می‌چسبند؟ چون می‌خواهند برده کسی نشوند. اگر یک‌کمی برده‌دیگران بشویم چه می‌شود؟ اولین اثرش این است که قدرت فهم ما ضعیف می‌شود و دیگر درست نمی‌فهمیم. حضرت امام فرمود: «اگر تمام انبیا جمع بشوند در یک محلی، هیچ‌وقت با هم نزاع نمی‌کنند.» (صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۳۸۱) چون همه آنها بنده حقیقی خدا هستند، فکرشان آزاد است و کسی قدرت فهم و فکر آنها را نگرفته است. اگر بعضی از مسئولین، قدرت فهم پایینی دارند، علتش بردگی شیطان است. نگو «نظر آنها این‌طور است!» کسی که برده بشود؛ یا از ارباب می‌ترسد، یا به ارباب طمع دارد. همین‌که کسی طمع داشته باشد آمریکا با او خوب برخورد کند، یعنی برده است.

■ مهم‌تر از نهی از بد اخلاقی در جامعه، نهی از بردگی شیطان تا بردگی اربابان زر و زور است

حضرت ابراهیم علیه السلام خیلی شجاع، صریح، نترس و جسور بود. داستان‌های حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن کریم، خیلی شجاعانه است؛ مثلاً وقتی به ماه و ستاره نگاه می‌کند اول

می فرماید: این ستاره خیلی می درخشد، این خدای من است، اما وقتی غروب می کنند می فرماید: «لَا أُحِبُّ الْأَفْلِقِينَ» (انعام، ۷۶) من چنین خدایی را که غروب می کند دوست ندارم. حضرت ابراهیم علیه السلام آدم ها را به چالش پرستش می کشاند که «تو چه چیزی را می پرستی؟ آیا تو چیزی را که افول کند می پرستی؟»

کلمات حضرت ابراهیم علیه السلام خیلی جسورانه است، یک قسمت از کلمات حضرت ابراهیم علیه السلام سخنانی است که به عمویش «آزر» بیان می فرماید که با سرپرستی ابراهیم علیه السلام برای او پدری کرده بود. ایشان می فرماید: «يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا» (مریم، ۴۴) پدرم! شیطان را نپرست؛ زیرا شیطان همواره نسبت به خدا نافرمان است. مگر آزر شیطان پرست بود؟ نه؛ چون آزر به دین حنیف ابراهیم علیه السلام در نمی آمد، ابراهیم به او می فرماید «شیطان پرست نباش!» بحث این است. وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام می خواهد به عمویش آزر بفرماید بت پرستی نکن، می فرماید «لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» شیطان کجا بود؟ می فرماید پرستش بت هم عبادت شیطان است.

ما چه چیزی را باید در جامعه نهی کنیم؟ آیا باید اخلاق بد را نهی کنیم؟ نه؛ بردگی شیطان و بردگی دیگران را باید نهی کنیم؛ از عموم مردم تا اربابان زر و زور. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ أَتَىٰ غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِيَغْنَاهُ ذَهَبٌ ثُلْثًا دِينَه» (نهج البلاغه، حکمت ۲۲۸) کسی که در برابر یک ثروتمند به خاطر ثروتش تواضع کند دوسوم دینش از بین می‌رود؛ مثلاً وقتی به یک آدم ثروتمند می‌رسد، صدای خودش را نازک کند و جوهر صدایش با زمانی که با یک آدم فقیر حرف می‌زند فرق کند. کسی که این کار را بکند، برده و ذلیل شده است. در گذشته وقتی مادرها می‌خواستند یک فحش عرفانی خیلی بد بدهند می‌گفتند: «ذلیل شده». الان دیگر ذلیل شده، فحش نیست. کسانی هستند که برای شان مهم نیست که ذلیل باشند. ما طبق روایت می‌گوییم که حتی صدایت را هم نباید نازک کنی، ولی او می‌گوید «آدم باید در مقابل ثروتمند خم بشود و سواری بدهد!»

■ فقط خدا است که اگر عبدش بشوی به تو عزت می‌دهد، غیر از خدا عبد هرکسی بشوی ذلیلت می‌کند

فلسفه دین «آزادسازی انسان از بردگی» است. روانشناس‌ها می‌گویند: اگر انسان‌ها را رها کنید طبیعتاً میل به بردگی دارند نه میل به آزادی. درست هم می‌گویند، چون انسان‌ها بندهٔ خدا آفریده شده‌اند. وقتی که به خدا می‌رسیم، می‌توانیم کلمهٔ «برده» را هم استفاده کنیم، ولی چون «بنده» فخیم‌تر و محترمانه‌تر است از این کلمه استفاده می‌کنیم.

غیر از خدا عبد هرکسی بشوی ذلیلت می‌کند، فقط خدا است که اگر عبدش بشوی به تو عزت می‌دهد. چطور خدا به انسان عزت می‌دهد؟ خداوند می‌فرماید: «عَبْدِي، أَطِئْنِي أَجْعَلَكَ مِثْلِي» (کلیات حدیث قدسی، ج ۱، ص ۷۰۹) من را اطاعت کن تا تو را مثل خودم کنم، همان طوری که من هرچه را اراده کنم می‌شود، تو را هم همین‌طور سازم... ببینید عرفا چه قدرت‌های خارق‌العاده‌ای پیدا می‌کنند! به جای اینکه وقت مان را صرف وب‌گردی‌های بیجا کنیم، کتاب‌هایی را که دربارهٔ کشف و کرامات عرفا هست بخوانیم، تا انشاءالله ما هم به آنجاها برسیم. رسول خدا ﷺ فرمود: «عُضُّوا أَبْصَارَكُمْ تَرَوْنَ الْعَجَائِبَ» (مصباح‌الشریعه، ص ۱۷۳) اگر چشم‌تان را از حرام، ببندید عجائب را خواهید دید.

■ خدا را بندگی کن، ببین چه قدرت‌هایی به تو می‌دهد!

تو خدا را بندگی کن، ببین خدا چه قدرت‌هایی به تو می‌دهد. کسانی از اهل معرفت هستند که اگر کرامات آنها را برای عموم بیان کنیم، خیلی‌ها تصور می‌کنند اغراق کرده‌ایم. البته خدا فقط به بنده‌های خوب خودش این قدرت‌ها را می‌دهد، خدا بنده خود را عزیز می‌کند، کسانی که برده غیرخدا می‌شوند، خودشان را ذلیل می‌کنند. خدا برای اینکه بنده‌اش را عزیز کند دو کار می‌کند؛ اول، کاری می‌کند که او از هیچ‌کسی نترسد؛ دوم، کاری می‌کند که همه از او بترسند. چرا ما هنوز نتوانسته‌ایم استکبار جهانی را نابود کنیم؟ اگر به‌طور کامل، خدا را بندگی کرده بودیم، تا حالا استکبار جهانی را هم کامل زده بودیم و شکست داده بودیم. خدا منتظر ما است، تاریخ بشریت معطل ما است. اگر همین بچه‌هیئتی‌ها و حزب‌اللهی‌ها کارشان درست باشد، با اراده‌شان عالم را عوض می‌کنند. ما فقط یک جمع قوی می‌خواهیم که برده کسی نباشند و فقط بنده خدا باشند.

■ همان آمریکایی که داعش را درست کرد تا زن را به اسیری بگیرد، اینجا شعار می‌دهد «زن، زندگی، آزادی»!

گاهی برای آموزش به بچه‌ها از عروسک و نمایش استفاده می‌کنند، مثلاً معلم یک عروسک در یک دست و یک عروسک هم در دست دیگرش می‌گیرد. انگار خداوند هم در آخرالزمان، می‌خواهد همین طوری با یک نمایش واقعی، به ما آموزش بدهد، از یک طرف، داعش را به ما نشان می‌دهد و می‌فرماید: این داعش را نگاه کن که دارد زن را به بردگی می‌گیرد، دیدی داعش چقدر بد است. چه کسی این داعش را اداره می‌کند؟ آمریکا، بعد همان آمریکا که داعش را درست کرده است تا زن را به بردگی و اسیری بگیرد، می‌آید اینجا شعار می‌دهد: زن، زندگی، آزادی؛ این همان است. دیگر خدا چطور باید واقعیت‌ها را به ما نشان بدهد تا بفهمیم؟

البته اگر این شعار را تجربه کنیم، معانی خوبی دارد؛ زن شعار ما است، زندگی شعار ما است، آزادی شعار ما است، اما ترکیب اینها یک فریب است. همان کسی که زن را به بردگی می‌برد، سر می‌برد، بچه را می‌کشد و از داعش حمایت می‌کند، الان می‌گوید: زن، زندگی، آزادی. تلفیق این دو تا را

نگاه کنید. آنها می‌خواهند ما را به بردگی بکشند؛ برده نشوید.

■ پیامبر ﷺ هم بر مردم سلطه و سیطره ندارد

خداوند متعال به حضرت داود می‌فرماید: «وَضَعْتُ الْعِزَّ فِي طَاعَتِي وَهُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي خِدْمَةِ السُّلْطَانِ فَلَا يَجِدُونَهُ» (عدهٔ الدّاعی، ابن فهد حلی، ص ۱۷۹) من عزت را در طاعت خودم قرار دادم، ولی مردم می‌روند بردهٔ سلطان می‌شوند که این عزت را به دست بیاورند، به همین خاطر هیچ‌وقت به عزت نخواهند رسید. هیچ‌وقت تابع قدرت نشو، نگذار کسی بر تو سلطه پیدا کند. حتی پیغمبر اکرم ﷺ هم به تو سلطه پیدا نمی‌کند، خداوند به رسولش فرمود: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه، ۲۱ و ۲۲) ای پیامبر! تذکر بده، که تو (به عنوان رسول) فقط تذکر دهنده هستی، تو بر آنان سیطره نداری.

■ امام حسین علیه السلام برده نمی‌گیرد!

شما از سر عشق و محبت‌تان می‌گویید «اربابم حسین»، ولی حواس‌تان باشد که امام حسین علیه السلام برده نمی‌گیرد! اگر

امام حسین علیه السلام می خواست برده نگه دارد در شب عاشورا نمی فرمود «هرکسی می خواهد برود، از تاریکی شب استفاده کند و برود» حتی به حضرت ابوالفضل علیه السلام هم فرمود اگر تو هم می خواهی بروی، برو... امام حسین علیه السلام می خواهد کسانی را که می مانند به خدا نشان بدهد و بفرماید: خدایا! ببین، اینها هرکدام برای خودشان ارباب هستند، خودشان خواستند که بمانند.

امام حسین علیه السلام برای ماندن اصحابش تبلیغات نکرد که آنها را تحت تأثیر قرار بدهد، بلکه به تعبیری می شود گفت که تبلیغات منفی کرد و فرمود: اینها غیر از من با دیگران کاری ندارند و سرانجام من را می کشند... عملیات روانی دیگر که امام حسین علیه السلام روی آنها انجام داد این بود که فرمود: من بیعت خود را از شما برداشتم و هیچ تکلیفی بر گردن شما نیست... این یعنی اگر کسی برود، جهنمی نمی شوند. می توانستند بگویند: خود امام حسین علیه السلام به ما فرمود که بروید. «أَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي لَيْسَتْ لِي فِي أَعْنَاقِكُمْ بَيْعَةٌ وَلَا لِي عَلَيْكُمْ ذِمَّةٌ وَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِهِ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونِي وَ لَوْ ظَفَرُوا بِي لَذَهَلُوا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي» (امالی، شیخ صدوق، ص ۱۵۶)

امام حسین علیه السلام دنبال برده نیست و فقط در صورتی که خودت بخواهی بمانی، می‌توانی بمانی.

اگر نزد امام حسین علیه السلام نیایی، او تو را تحقیر و تمسخر نمی‌کند، ولی دیگران اگر به سمت‌شان نیروی تو را تحقیر و تمسخر می‌کنند. حتی بالاتر از این، اگر اینجا بیایی هم کسی تو را تشویق نمی‌کند! چون خدا می‌خواهد بندگانش روی پای خودشان بایستند. چون نمی‌خواهد آنها برده باشند؛ حتی بردهٔ تشویق اولیاء خدا هم نباید باشیم.

در نزد اهل بیت علیهم السلام کسی را زیاد تحویل نمی‌گیرند. اگر نیاید هم چیزی نمی‌شود و هیچ‌کس شما را تحقیر و مسخره نمی‌کند. اگر کسی بگوید «من کار دارم» کسی مانع او نمی‌شود. حتی اگر در شب عاشورا در خیمهٔ امام حسین علیه السلام باشید کسی مانع رفتن‌تان نمی‌شود. در نظام برده‌داری است که آدم‌ها را توهین و تحقیر می‌کنند. اما در نزد اولیاء خدا این‌طور نیست. اگر شما نخواهید در راه خدا کار کنید، خدا شما را فقیر و بیمار نمی‌کند، چه بسا فربه‌تر هم بشوید! قرآن دربارهٔ کافران فرمود: «نُمَلَى لَهُمْ» (آل عمران، ۱۷۸) ما کافرهای بدبخت را تحویل می‌گیریم و به آنها مهلت و میدان می‌دهیم.

■ «تمایل به تمدن کفار»؛ یکی از علامت‌های بردگی غیرخدا

قرآن کریم دربارهٔ کسانی که کافران را به جای مؤمنان، سرپرست و یاور و دوست خود می‌گیرند می‌فرماید: «أَيُّبْتُغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (نساء، ۱۳۹) آیا شما می‌خواهید پیش آنها به عزت برسید؟ اگر می‌خواهید پیش آنها عزت پیدا کنید باید برده‌شان بشوید، آنها به کمتر از این راضی نمی‌شوند. آقای بهجت (اعلی الله مقامه الشریف) دربارهٔ دشمنان ما یعنی انگلیس، آمریکا و صهیونیست‌ها و به تعبیر خودشان «کفار» و کشورهای به ظاهر قدرتمند می‌فرمود که آنها به بردگی ما هم راضی نمی‌شوند! یعنی ما را به بدتر از آن، خواهند کشاند.

کسی که شدیداً می‌خواهد بردهٔ کسی نباشد، نماز شب هم می‌خواند تا شدیداً بندهٔ خدا بشود. بیکار نباش؛ ذکر بگو، سبحان الله، استغفرالله ربی و اتوب الیه، صلوات و...، چرا باید این قدر ذکر بگویم؟ چون شدیداً می‌خواهم خدا را بندگی کنم و الا به مقداری که از بندگی خدا کم بگذارم دچار بردگی غیرخدا می‌شوم. علامت بردگی غیرخدا چیست؟ تمایل به تمدن کفار. برده غیرخدا دوست دارد

آنها او را تحویل بگیرند. این برده‌ها روز قیامت می‌گویند: «رَبَّنَا إِنَّا أَطْعَمْنَا سَادَتَنَا وَكُفْرَاءَنَا فَأَصْلُونَا السَّبِيلَا» (احزاب، ۶۷) پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و آنها ما را گمراه کردند... آنها از خدا می‌خواهند که آنها را به جهنم نبرد! اما غضب خداوند بر این بردگان باعث می‌شود آنها را به سختی عذاب کند، غضب خدا از اینکه چرا آنها را بزرگ‌تر خود قرار دادی! چه کسی گفت تو بزرگ‌تر داشته باشی؟ تو خودت باید بزرگ باشی، چه کسی گفت تو اخلاق برده‌ها را پیدا بکنی؟

■ عزت؛ محور برده نبودن طاغوت؛ عدم شفافیت شاخه‌های عزتمندی

دربارهٔ عزت به عنوان «محور برده نبودن» خیلی باید صحبت کنیم. می‌دانید یکی از وجوه و شاخه‌های عزتمندی در بندگی خدا چیست؟ این را به عنوان یک هدیهٔ ویژه خدمت شما تقدیم می‌کنم؛ یکی از جلوه‌های عزتمندی این است که خدا با شما شفاف حرف نمی‌زند بلکه به فهم تو احترام می‌گذارد و می‌گذارد خودت بفهمی، به همین خاطر اسم دوازده امام در قرآن نیامده است. امام‌زمان عَلَيْهِ السَّلَام هم

خیلی از تکلیف‌های شما را مشخص نمی‌کند، باید خودتان تشخیص بدهید، همان‌طور که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در شب عاشورا تشخیص را به عهدهٔ خود اصحاب گذاشت.

اصلاً این‌طور نیست که اگر الآن امام‌زمان عَلَيْهِ السَّلَام در بین ما ظاهر بود، خیال‌مان راحت بود و دیگر نیاز به قدرت تشخیص نداشتیم. با ظهور امام‌زمان عَلَيْهِ السَّلَام قرآن تغییر نمی‌کند و باز هم باید تقوا داشته باشید تا خدا به شما فرقان و قدرت تشخیص بدهد «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال، ۲۹). فکر نکنید وقتی آقا امام‌زمان عَلَيْهِ السَّلَام آمد، صبح به صبح کارهایی را که ما باید در طول روز انجام بدهیم امام‌زمان عَلَيْهِ السَّلَام برای ما پیامک می‌کند و ما از فکر کردن راحت می‌شویم! آیا دین می‌خواهد بزه تربیت کند؟ آیا خوشبختی ما به این است که مثل بزه‌ها بشویم؟ وقتی امام‌زمان عَلَيْهِ السَّلَام بیاید تازه اول فکر کردن است. آقا به جای اینکه روزانه بخشنامه و دستور صادر کند، به سر مردم دست می‌کشد و عقل‌شان را افزایش می‌دهد، «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا عِ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهَا أَخْلَامَهُمْ.» (کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۷۵) آن

وقت خودت می فهمی امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام می خواهد به تو چه بگوید. آیا این جلوۀ عزت نیست؟

در دین ما ابهام هست و خیلی چیزها شفاف نیست، این یک جلوۀ عزت است. چون خدا برای فهم ما احترام قائل شده است، همه چیز را نمی گوید، باید خودمان تشخیص بدهیم. در جامعۀ اسلامی زیاد رسم نیست منافقین را افشا کنند و با آنها به شدت برخورد کنند، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این کار را نکرد، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام هم این کار را نکرد، چرا؟ چون باید خودت آنها را تشخیص بدهی. احترام به فهم تو، یک جلوۀ عزت است. اصلاً ما چرا سر عزت است بردگی یعنی ذلت. تو باید خودت عزتمند بشوی، بعد باید به عزت اولیاء خدا، به عزت کشورت، به عزت امت اسلامی، به عزت قرآن و... کمک کنی. هرکسی از خودش بپرسد: من چقدر مایۀ عزت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام شده ام؟

■ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نمی تواند به هر روشی حق را برای مردم روشن کند؛ باید بگذارد خود انسان ها بفهمند

این نکته یک حرف اصلی و خیلی مهم است نه یک نکته فرعی؛ لذا خداوند در قرآن به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرماید تو

اجازه نداری حق را زیاد واضح کنی: «وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (انعام، ۳۵) آخر آیه می فرماید ای پیامبر! جزء نادان‌ها نباش. این تعبیر خیلی تند و سنگین است، اگر می فرمود «نادانی نکن» تعبیر یک کمی نرم تر بود. چون «نادانی نکن» یعنی تو آدم عاقلی هستی ولی این یک بار را می خواهی نادانی کنی. اما قرآن با تعبیری که آورده است می فرماید: اگر این یک کار را انجام بدهی جزو جاهل‌ها هستی، «و لا تكوننَّ من الجاهلین».

مگر پیغمبر خدا می خواست چه کار بکند که خدا ایشان را این گونه نهی می کند؟ می فرماید ای پیامبر! اعراض مردم برای تو سخت است، چون پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردم را دوست دارد، هدایت‌شان را دوست دارد، حریص است که مردم از جهنم نجات بیابند و به بهشت بروند، به همین خاطر او دوست دارد یک نشانهٔ آشکارکننده از دل آسمان یا اعماق زمین بیرون بیاورد برای اینکه حق را روشن کند، ولی خداوند می فرماید: این کار را نکن. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمی خواست

کسی را فریب بدهد بلکه می‌خواست حق را کاملاً روشن بکند اما خدا می‌فرماید: بگذار خود انسان‌ها بفهمند.

جهاد تبیین هم باید این‌گونه باشد. جهاد تبیین یعنی یک مقدار تبیین، نه همه تبیین! نه اینکه مثلاً بگوییم: «اگر می‌توانستیم از جهنم و بهشت چندتا خبر قطعی بیاوریم و مردم ببینند، خیلی عالی می‌شد!» یا مثلاً اینکه همه ملت ایران یک بار سردار سلیمانی را در خواب ببینند تا آنها را در این فتنه، هدایت کند. یا همان‌طور که در فضای مجازی یک پُست می‌گذارند و چند میلیون نفر آن را می‌بینند، خدا هم یک حقیقتی را در عالم رؤیا به همه نشان بدهد! اینها درست نیست.

در ادامه همان آیه می‌فرماید: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى» اگر خدا می‌خواست خودش همه را هدایت می‌کرد، این کار برای خدا سخت نیست. اما خداوند در جای دیگری می‌فرماید: «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء، ۷۰) ما به فرزندان آدم احترام گذاشتیم... بنابراین همه چیز را به انسان‌ها نمی‌گویید برای اینکه خودشان باید بفهمند. این احترام اسلام به انسان‌ها یک جلوه عزت است.

■ فاطمه زهرا علیها السلام برای حفظ عزت امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید

یا ابا عبد الله علیه السلام! تو فرمودی: «هیئات منا الذله»، ذلت بردگی را قبول نکردی و به خاطر حفظ عزت خودت به شهادت رسیدی. فاطمه زهرا علیها السلام هم در واقع برای حفظ عزت امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید.

وقتی فاطمه علیها السلام را مجروح کردند و علی علیه السلام را با خود بردند، حضرت زهرا علیها السلام به زن‌ها فرمود: کمکم کنید تا بلند بشوم؛ آمد و دید شمشیر بالای سر علی علیه السلام گرفتند و می‌خواهند علی علیه السلام غریبِ مظلوم را وادار به بیعت کنند. اینجا فاطمه زهرا علیها السلام فریاد زد: «وَاللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَكُفَّ عَنْهُ لَأَنْشُرَنَّ شَعْرِيَّ وَلَا أَشُقَّنَ جَيْبِيَّ وَلَا تَيِّنَنَّ قَبْرَ أَبِيَّ وَلَا أَصِيحَنَّ إِلَى رَبِّي» یا علی علیه السلام را رها کنید یا نفرین تان می‌کنم. امیرالمؤمنین علیه السلام به سلمان فرمود: برو بگو یا فاطمه علیها السلام! نفرین نکن. سلمان آمد و پیغام امیرالمؤمنین علیه السلام را به حضرت زهرا علیها السلام رساند و گفت: من می‌ترسم زمین، مردم مدینه را در خود فرو ببرد، علی علیه السلام مرا فرستاد و امر کرد که نفرین نکنی و به خانه برگردی «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُخَسَفَ بِالْمَدِينَةِ وَعَلِيٌّ بَعَثَنِي

إِلَيْكَ يَا مُرَبِّي أَنْ تَرْجِعِي لَهُ إِلَى بَيْتِكَ» (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷).

مبحث چهارم: «چگونگی برده داری طواغیت عالم؟!»

سیر بحث:

غیر از اولیاء خدا هرکس قدرت پیدا کند آزادی دیگران را سلب می‌کند و آنها را به بردگی می‌کشاند. حاکمان امروز آمریکا همان برده‌داران دیروز هستند؛ فقط روش برده‌گیری آنها عوض شده. طبق آیه قرآن، خدا از برده‌گیرها و برده‌شونده‌ها به یک اندازه بدش می‌آید (اعراف، ۳۸). مشکل ارباب‌ها با دین چیست؟ ۱. دین‌داران می‌خواهند آزاد باشند ۲. می‌خواهند همه را آزاد کنند.

■ لزوم مسلح شدن برای نجات از بردگی طواغیت عالم

وقتی ما می‌خواهیم دین‌داری را آغاز کنیم و به بندگی خدا بپردازیم، در یک ضرورت، اضطرار و موقعیت بحرانی قرار می‌گیریم که موجب می‌شود راه بازگشت نداشته باشیم؛ موقعیت بغرنجی که دین‌داری برای ما پدید می‌آورد این است که «اگر دست از بندگی خدا برداریم دچار بردگی ناخدایان و کدخدایان دیگر خواهیم شد» و این سنت الهی است. آنهایی که به بندگی خدا تن نمی‌دهند، خواه‌ناخواه مزدوران طواغیت و دشمنان بشریت قرار می‌گیرند. این یک بحران است که فراروی دین‌داران قرار دارد. اگر می‌گفتند که هرکسی می‌خواهد دین‌دار بشود باید مسلح بشود، سخن

به گزافه نمی‌گفتند، چون دین‌داری یعنی آزاد شدن از بردگی. اربابان ظلم و زور، کسانی را که از بردگی آنها خارج می‌شوند می‌کشند، بنابراین تو باید اسلحه داشته باشی. برای همین است که امام جمعه باید اسلحه در دست بگیرد و خطبه بخواند، اسلحه جزء آئین نماز جمعه است، اما بعضی‌ها از گفتن و نشان دادن این مسائل پرهیز دارند؛ لابد می‌گویند «خشن نباشید». انگار فقط دشمن باید خشن باشد، ما بره باشیم او گرگ باشد! چرا دین باید با اسلحه باشد؟ برای اینکه می‌خواهند تو را به بردگی بکشند و اگر برده نشدی تو را از بین ببرند.

■ چرا نماز یک امر سیاسی است؟

مشکل دین‌داری این است که تا دین دار شدی باید مسلح بشوی و الا گرگ‌ها تو را می‌کشند، چون تو می‌خواهی آزاد بشوی. دین به تو یک دستور دیگر هم می‌دهد «تا قدرت پیدا کردی باید دیگران را آزاد کنی» باز هم باید اسلحه داشته باشی. به همین علت امامان محترم جمعه باید با اسلحه بایستند و نماز دسته‌جمعی شهر را بخوانند. اسلحه لازمهٔ نماز است. نماز جمعه، سیاسی است، نماز جماعت

هم سیاسی است، نماز فرادا هم سیاسی است، اصلاً نماز سیاسی است. چون نماز تو را آزاد می‌کند و قدرت‌ها نمی‌توانند آزادی‌ات را ببینند. تو می‌خواهی با همین نماز، دیگران را هم آزاد کنی.

وقتی شما در تنهایی خودت پیمانت را با بندگی خدا محکم می‌کنی، یعنی می‌خواهی برده‌ غیرخدا نشوی. بنده‌ خدا شدن مساوی است با برده‌ غیرخدا نشدن است. ارباب در دنیا زیاد پیدا می‌شود، از ابلیس گرفته تا طواغیت. قرآن کریم هم می‌فرماید «عبد ابلیس نباش»، هم می‌فرماید «عبد طاغوت نباش». قرآن فقط نمی‌فرماید «عبد خدا باش». یک علت اضطرار بندگی خدا این است که اینجا تنها راهی است که برای رهایی وجود دارد. اگر آدم عبد خدا نشود، خدا آدم را در دهان گرگ‌ها رها می‌کند، بعد آدم به دست خودش طناب اسارت اربابانی غیرخدا را به گردن خود خواهد بست و این کار عین خودکشی می‌ماند.

حاکمان امروز آمریکا همان برده‌داران دیروز هستند، فقط روش‌های‌شان را عوض کرده‌اند

پیشنهاد می‌کنم که تلویزیون یک مقدر فیلم‌های دوران برده‌داری قاره‌ مظلوم آمریکا را نشان بدهد تا مردم بخشی

از آن جنایت‌های بزرگ را ببینند. حاکمان امروز آمریکا همان برده‌داران دیروز هستند، فقط روش‌های‌شان را عوض کرده‌اند. سرخ‌پوست‌ها و دیگر بومیان قارهٔ آمریکا که با جنایت‌های اروپایی‌ها نابود شدند، قبلاً برای خودشان تمدن داشتند. کریستوف کلمب کسی نبود که قارهٔ آمریکا را کشف کرد، بلکه ساکنان قبلی آن سرزمین دارای آثار تمدن و دیانت بودند، و حتی آثاری از محبت به اهل بیت علیهم‌السلام هم در ایشان بوده است.

شما باور می‌کنید که در زمان‌های گذشته، تمدن به آمریکا نرسیده باشد؟ آیا خداوند برای مردم آن دیار، پیامبرانی نفرستاده بود؟ آیا خدا انسان‌ها را آن طرف زمین رها کرده بود؟! فن‌آوری ساخت کشتی که از زمان حضرت نوح علیه‌السلام در دست پیامبران الهی بوده است! آیا در زمان حضرت نوح علیه‌السلام توانستند آن کشتی با عظمت را بسازند، ولی در زمان‌های دیگر نتوانستند بسازند؟ حتماً چنین آثاری در قارهٔ آمریکا هم وجود داشته است.

■ دین یعنی «آزاد شو» و «آزاد کن»

چرا وقتی دین داری می‌کنیم به ما حمله می‌شود؟ چون ارباب‌ها نمی‌گذارند ما آزاد بشویم. از نظر آنها مشکل ما دین دارها فقط این نیست که می‌خواهیم خودمان آزاد باشیم، مشکل دیگر ما این است که وقتی آزاد می‌شویم می‌خواهیم همه را آزاد کنیم.

دین یعنی «آزاد شو» و «آزاد کن» همین! آزاد بگذار و آزادی بده. یک قرن است که شعارهای ما را دزدیده‌اند و برایش مجسمه ساخته‌اند. در کجا؟ در مرکز به اسارت کشیدن بشر. رژیم آپارتایدی آمریکا شعارهای ما را دزدیده است. شعار آزادی اصلاً مال آنها نیست و به آنها ربطی ندارند. فقط اولیاء خدا هستند که آزادی می‌دهند. غیر از اولیاء خدا کسی نمی‌تواند به معنای واقعی، آزادی بدهد. هرکسی قدرت پیدا می‌کند آزادی را از دیگران سلب می‌کند. کسی که آزادی می‌دهد رسول خدا ﷺ است که وقتی قدرت پیدا کرد حتی از منافقین سلب آزادی نکرد، حتی از کسانی که بعد از رحلت پیامبر ﷺ مصیبت فاطمیه را پدید آوردند. آزادی برای مردم بدون مدیریت ولائی تحقق پیدا نمی‌کند.

■ مردم غرب جایگزینی برای رژیم موجود ندارند و الا ماجرای غرب تمام شده بود!

یک غرب‌گرا نمی‌تواند دم از آزادی بزند، چون در غرب، آزادی نیست. الان ادعا می‌شود که ممالک غربی آزاد هستند اما مردم‌شان که جنبش وال استریت و جنبش نود و نه درصد علیه یک درصد راه انداختند، می‌گویند «این یک درصد بر ما حاکم است و ما هرطوری در انتخابات شرکت کنیم باز همان یک درصد حاکم هستند و رأی دادن ما یک بازی بیهوده است».

نزدیک به دو سال تظاهرات شنبه‌های مردم فرانسه که با کرونا تمام شد، فلسفه‌اش همین بود، آنها علیه رژیم فرانسه تظاهرات می‌کردند. مردم فرانسه جایگزینی برای رژیم موجود ندارند و الا ماجرای غرب تمام شده بود، چون اگر ماجرای فرانسه به نتیجهٔ مطلوبی می‌رسید، بعداً به انگلستان و جاهای دیگر هم کشیده می‌شد.

■ ما نتوانستیم برای جهانیان روشن کنیم که راه رسیدن به آزادی «نظام مبتنی بر ولایت» است

آنها هنوز این نظام جایگزین را که ما در اینجا اجرا کرده‌ایم درک نکرده‌اند، چون ما مدل خودمان را تبلیغات نکردیم. متأسفانه تبلیغات ما در داخل کشور- اگر منفی نباشد- نزدیک به صفر است، به همین خاطر نتوانستیم معنای ولایت را خوب جا بیندازیم که ولایت یعنی عامل آزادی بخش و دیگر هیچ! ولایت بجز آزادی بخشی کار دیگری نمی‌خواهد بکند، ولایت می‌خواهد آزادی اجتماعی و آزادی فردی به مردم بدهد که مردم بتوانند انتخاب کنند. خدا به مردم زور نمی‌گوید که مردم را به بهشت بفرستد بلکه مردم را آزاد می‌کند، برای همین جنگ‌های صدر اسلام پیش آمد. ما نتوانستیم برای جهانیان روشن کنیم که نظام مبتنی بر ولایت فقیه و ساختار حکومتی در ایران، راه رسیدن به آزادی است. نظام ما نظام آزادی خواه و آزادکننده است؛ نظامی است که به ملت‌های جهان آزادی می‌دهد. اسلام یعنی همین!

برای به دست آوردن آزادی باید مردم دور هم جمع بشوند، راه آزادی با احزاب باز نمی‌شود. این احزاب و باندهای

سیاسی، خودشان پلیدترین و شوم‌ترین پدیده‌های جوامع جدید هستند. در احزاب مافیای قدرت شکل می‌گیرد، در احزاب همهٔ برنامه‌ریزی‌ها برای خفقان ملت‌ها شکل می‌گیرد. تجربهٔ غرب، دلیلی است که خیلی راحت این مطلب را ثابت می‌کند. چگونه است که مردم کشورهای به اصطلاح دموکراسی‌زده اروپا و آمریکا که دچار بردگی نوین هستند تحت سیطرهٔ یک گروه کوچک صهیونیست هستند. آیا واقعاً آنجا آزادی هست؟!

■ جهنم برای بردگان طواغیت و زورگویان عالم است؛ یعنی کسانی که به ظالمان کمک می‌کنند

فقط کافی است انسان از بردگی غیرخدا رها بشود، وقتی رها شد، راه خدا را چطور طی می‌کند؟ با فطرت خودش؛ اتفاق‌هایی که در این میانه بین او و خدای او خواهد افتاد تا آخر مسیر، او را خواهد برد. پس چرا قرآن شش هزار و اندی آیه دارد؟ در همه این آیات دعوا سر موضوع کفر و ایمان است؛ ایمان یعنی انسان احساس امنیت کند از اینکه کسی آزادی او را سلب نمی‌کند. کفر هم یعنی انسان این حقیقت

روشن «بندگی خدا» را انکار و تکذیب کند و برده غیرخدا بشود.

خدا به کافران می‌فرماید مگر من از شما عهد نگرفتم که عبد غیر من نشوید؟ چرا برده دیگری شدید؟ جهنم برای آدم‌های گنه‌کار نیست، برای آدم‌های بی‌دین معمولی هم نیست، شاید خدا خیلی از آنها را نجات بدهد. جهنم برای بردگان طواغیت و بردگان زورگویان عالم است یعنی کسانی که به ظالمان کمک می‌کنند.

کسی که بنده خدا نیست و برده طاغوت است، هرچند ارتباطی با دشمن نداشته باشد، اما خیلی بدتر از جاسوس است. چون کسی که جاسوس است حقوق می‌گیرد، اگر حقوق ندهند ممکن است جاسوسی نکند. ولی برده طاغوت، بدون جیره و مواجب، بردگی می‌کند. برخی از اظهارنظرکنندگان سیاسی، هستند که صهیونیست‌ها اعلام می‌کنند «اینها امید ما هستند» اینها بدون اینکه مزدی بگیرند، برای آنها بردگی می‌کنند. کسانی که بنده خدا نیستند خطرشان کمتر از جاسوس نیست.

■ اگر انسان‌ها فاسق نباشند استخفاف فرعون بر آنها اثر نمی‌کند

در قرآن کریم فرعون، مثال دیکتاتوری، طاغوت و سلب آزادی از مردم است. آیهٔ قرآن دربارهٔ شیوهٔ عملکرد فرعون می‌فرماید: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (زخرف، ۵۴)، انسان‌ها چطور می‌توانند بردهٔ فرعون بشوند؟ خدا می‌فرماید برای بردهٔ فرعون شدن دو تا شرط یا دو تا کار لازم است؛ یک کار از جانب فرعون اتفاق می‌افتد: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ»، استخفاف، تحقیر و گرفتن عزت انسان‌ها. فرعون نظامی درست می‌کند به نام نظام سلطه، در آن نظام، انسان‌ها در طبقات اجتماعی مختلف احساس حقارت می‌کنند. وقتی این اتفاق افتاد «فَاَطَاعُوهُ»، انسان‌ها از فرعون اطاعت می‌کنند.

شرط دوم مربوط به مردم است «إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»، آنها آدم‌های فاسقی بودند، اگر فاسق نبودند استخفاف فرعون روی‌شان اثر نمی‌کرد. فرض کنید وارد محیطی شده‌اید که شما را مسخره می‌کنند تا دست از نماز بردارید یا تحقیر و توهین می‌کنند تا دست از آزادی‌تان بردارید. اگر فاسق باشید طبیعتاً می‌پذیرید و اگر فاسق نباشید

نمی‌پذیرید؛ جان می‌دهید ولی نمی‌پذیرید. چرا خدا مردمی را که فرعون را پذیرفتند عذاب می‌کند؟ چون اینها مرض داشتند که او را پذیرفتند. فرعون استخفاف کرد، اینها چرا بردگی را پذیرفتند؟

■ شرایط بردگی طواغیت

بردگی دو تا شرط دارد؛ یک شرطش این است که من و تو فاسق باشیم. مگر فسق چه کار می‌کند؟ فسق آدم را ذلیل و ضعیف می‌کند. دشمن بیخود به بی‌حجابی اصرار نمی‌کنند. سال‌ها قبل نخست‌وزیر خبیث رژیم صهیونیستی گفت که ایران را با جنگ مسلحانه نمی‌شود گرفت، فقط کاری کنید که هرزگی و همجنس‌بازی در ایران رواج پیدا کند، تنها راهش همین است.

■ آیا دست نامرئی دشمن در آموزش و پرورش وجود دارد؟

می‌فرماید: «إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»، اگر اینها را در آموزش و پرورش آموزش داده بودند چه می‌شد؟ دوازده سال وقت دارند اما در این دوازده سال این معنا را برای بچه‌های ما

توضیح نمی‌دهند، انگار یک دست نامرئی دشمن وجود دارد که آیات قرآن و روایات و قصه‌های بی‌ربط دینی در کتاب قصه‌ها، در کتاب‌های دینی بچه‌های ما می‌گذارد که بچه‌ها اینها را نفهمند.

هیچ وقت دشمن شما نمی‌گوید «قرآن نخوان!» چون می‌داند که شکست می‌خورد. اما چه کار می‌کند؟ آیه بی‌ربط قرآن را جلویت می‌گذارد و می‌گوید «این را بخوان!» آن وقت تو آن مطلبی را که باید بگیری، نمی‌گیری! او هم می‌گوید: «اتفاقاً قرآن را هم یاد بدهید، مثلاً این آیه قرآن را یاد بدهید...». هر دفعه به یک آیه‌ای اشاره می‌کند و یک آدرسی به دستت می‌دهد که اصل ماجرا دستت نیاید! و اصل ماجرا دست نود و نه درصد آدم‌های جمهوری اسلامی که در این چهل سال تربیت شده‌اند نیست و الا کلمه «آزادی» در مقابل جمهوری اسلامی در نمی‌آمد. آزادی که مال دین است؛ پس تا حالا دین را چطوری به شما توضیح داده‌اند؟ غرب‌گرا نمی‌تواند دم از آزادی بزند چون در غرب، آزادی نیست، پس در این دوازده سال، چه چیزی را برای توضیح داده‌اند؟ برای چه دیپلم داده‌اند؟

مسئولین آموزش و پرورش؛ آموزش‌های در مدرسه را باید به‌گونه‌ای سامان دهند که این نتیجه را می‌دهد که بچهٔ من بفهمد «اگر بندگی خدا نکنی بردگی غیر خدا را کرده‌ای» یعنی این را بفهمد و از مدرسه بیرون بیاید. این کار را به این و آن نسپارند، و الا می‌ترسم آخر سر، درست از آب در نیاید. اینکه چیز سختی نیست! آیات قرآنش هست.

■ تا وقتی نفهمیم کفر یعنی بردگی طاغوت، آموزش‌های دینی ما صحیح نیست

آموزش‌ها در کشور ما یک‌کمی شبیه آموزش‌های دینی توسط بنی امیه است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ، وَلَمْ يُطْلِقُوا تَعْلِيمَ الشَّرْكِ، لَكِنِّي إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ» (کافی، ج ۲، ص ۴۱۶) بنی امیه ایمان را به مردم آموزش می‌داد ولی شرک را آموزش نمی‌داد.

نمی‌دانم چرا مردم ما الان اکثراً نمی‌دانند کفر یعنی چه؟ فقط ایمان را بلد هستند! به آنها آموزش داده شده که اصول دین چند تا است و اصول عقائد چیست؟ بعد هم گفته‌اند که فروع دین چند تا است؟ مثلاً ده تا رفتاری که

مؤمنان انجام می دهند اینها هست... دیگر برو، تمام شد! همین؟ حُب این که کار معاویه است! پس اصول کفر چند تا است؟ اصلاً کفر یعنی چه؟ این را اگر نگویند که تمام نیست!

■ به بچه‌ها یاد بدهیم «کفر یعنی بردگی طاغوت»

کفر را هم باید آموزش بدهید. کفر یعنی چه؟ بردگی طاغوت. آیا عکس‌های مربوط به بردگی در کتاب‌های مدرسه هست؟ مثلاً عکس شکنجه‌های برده‌هایی که از آفریقا می‌گرفتند و به آمریکا می‌بردند، باید این عکس‌ها را در کتاب‌های درسی نشان بدهید تا برسد به اسناد لانهٔ جاسوسی! امسال رهبر انقلاب فرمودند: من چند سال است گفته‌ام که اسناد لانهٔ جاسوسی را در کتاب‌های درسی بگذارید ولی نگذاشته‌اند!

■ ارباب، برده را از انسانیت خارج می‌کند و او را به زامبی و داعشی تبدیل می‌کند

اصلاً این آموزش‌ها مال دین است یا مال زندگی است؟ این موضوع «آزادی» که الآن درباره‌اش صحبت می‌کنیم و می‌گوییم «برده نباش»، مال دین است یا مال انسانیت و حیات اولیهٔ بشر است؟! درست است که دین هم گفته

است «برده نباش» و ما این دین را به مردم منتقل نکرده‌ایم ولی آیا اگر دین هم نگفته باشد، نباید ما اول آزاد باشیم؟! آیا کسی که آزاد نباشد، واقعاً انسان است؟ ارباب، برده را از انسانیت خارج می‌کند.

اصلاً ما کاری به دین و انقلاب هم نداریم، ما فقط می‌خواهیم برده نباشیم و زندگی کنیم. ما می‌خواهیم ما را غارت نکنند. مثل آن فیلمی که هفت تا سامورائی پیدا شدند تا یک روستا را نجات بدهند و آزاد کنند. این چه ربطی به دین و مذهب دارد؟ یک بحث انسانی است.

وقتی بچه‌ها از مدرسه آمد و راز عبودیت خدا را که بردگی نکردن برای غیرخدا است نفهمید، بدان کارشناسان دینی درستی در آموزش و پرورش بچه‌ها را تربیت نکردند. این موضوعی نیست که زیاد پیچیده باشد؛ آیت‌الکرسی را که همه خوانده‌اید «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره، ۲۵۷)، مشکل این است که وقتی افراد کافر می‌شوند زیر بار طاغوت می‌روند، بعد طاغوت، آنها از نور خارج می‌کند و به تاریکی‌ها می‌برد.

■ چرا شهید آرمان علی وردی را تکه تکه کردند؟

چرا شهید آرمان علی وردی را تکه تکه کردند و راحت تماشا کردند؟ چون طاغوت آنها را از نور بیرون کشید و به ظلمت برد، خودشان که خود به خود این طور نمی شوند، قدرت ها این کار را می کنند. زیارتگاه بقیع را چه کسی خراب کرد؟ انگلیسی ها. انگلیسی ها به آل سعود دستور دادند. وهابی های آل سعود الآن قدرت دارند ولی آن زمان قدرت نداشتند. انگلیس پشت شان بود. اولین دستور فرهنگی که انگلیس به آنها داد این بود که این زیارتگاه را خراب کنید، و الا اهل سنت هزار سال کنار آن زیارتگاه زندگی کرده بودند. این قدرت ها هستند که افراد کافر را از نور به ظلمت می برند.

■ گرانگاه آیت الکرسی «کفر به طاغوت و ایمان به خدا» است

آیت الکرسی شامل سه آیه است که مضامین فوق العاده مهمی دارد. تقاضا می کنم این سه آیه را با ترجمه بخوانید. سعی کنید هر شب و هر صبح آیت الکرسی را با توجه بخوانید. امام خمینی در جوانی به یک عارف بزرگوار در مشهد گفته بود که به من علم کیمیا یاد بدهید. آن عارف بزرگ گفته بود

من بهتر از علم کیمیا به تو می‌دهم. ایشان به حضرت امام توصیه کرده بود بعد از نماز و تسبیحات حضرت زهراء عَلَيْهَا السَّلَام آیت الکرسی و یکی دو تا ذکر دیگر را بخواند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قبل از خواب آیت الکرسی می‌خواند. می‌دانید رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کدام یک از مضمون‌های آیت الکرسی جواب می‌داد؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمی‌فرمود خدایا تو شاهد باش که من معتقد به «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ...» یا «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ...» هستم، بلکه می‌فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَكَفَرْتُ بِالطَّاغُوتِ» (کافی، ج ۲، ص ۵۳۶) من مؤمن به خدا و کافر به طاغوت هستم، من عبد خدا هستم نه عبد طاغوت. انکار گرانیگاه این سه آیه، ایمان به خدا و کفر به طاغوت است.

ما اصرار نداریم که همه دین‌داری کنند. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام دربارهٔ تبلیغ ولایت فرمود: «كُفُّوا عَنِ النَّاسِ وَلَا تَدْعُوا أَحَدًا إِلَىٰ أَمْرِكُمْ ... كُفُّوا عَنِ النَّاسِ وَلَا يَقُولُ أَحَدٌ عَمِّي وَأَخِي وَابْنُ عَمِّي وَجَارِي» (کافی، ج ۱، ص ۱۶۵)، دست از مردم بردارید و کسی را به ولایت دعوت نکنید، نگویید این عموی من است، این برادر من است یا این همسایه من است و من می‌خواهم ولایت را به او آموزش بدهم تا نجات پیدا کند...

اگر کسی بخواهد، خودش می‌تواند حق را بفهمد. لذا ما اصرار نداریم کسی دین‌دار بشود، ما می‌خواهیم کسی زامبی و داعشی نباشد و امنیت مردم را به خطر نیندازد.

■ چگونه نظام بردگی شکل می‌گیرد؟

فرعون با استخفاف قومش، کاری کرد که آنها از او اطاعت کنند «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ» (زخرف، ۵۴) الآن فرعون‌های جهان در نظام‌های استکباری چگونه ملت‌ها را دچار استخفاف می‌کنند؟ یک راهش این است که ملاک ارزش‌ها را ثروت قرار می‌دهند، ثروتمندها هر غلطی دل‌شان می‌خواهند انجام می‌دهند و در فضای مجازی هم مدام خوشی‌های‌شان را به رخ بقیه می‌کشند، آن وقت بقیه احساس حقارت می‌کنند. این کار به سادگی نظام بردگی را شکل می‌دهد. ثروت، شاخص و ملاک موفقیت است. هرکسی که ثروت دارد چه هنرمند باشد، چه فوتبالیست باشد و چه کارخانه‌دار باشد، او موفقیت هم دارد. وقتی ثروت ملاک موفقیت بشود کسانی که ثروت ندارند احساس حقارت می‌کنند، اینها برده می‌شوند و اطاعت می‌کنند؛

مخصوصاً فقیری که هم احساس حقارت بکند، هم پایش بیفتد اهل فسق و فجور باشد.

کسی که ثروتمند است بردهٔ ثروتمندتر از خودش است. کسی که دو ریال زور داشته باشد و به اندازهٔ دو ریال به اطرافیانش زور بگوید تابع کسی می‌شود که سه ریال زور دارد. کسی که سه ریال زور دارد، تابع کسی می‌شود که چهار ریال زور دارد. قدرت در جهان، به صورت هرمی است و سلسله مراتب دارد. آن وقت به طور طبیعی همهٔ کسانی که زور دارند و ظلم می‌کنند، تابع قدرت مرکزی هستند. به همین خاطر، صهیونیست‌ها می‌توانند تمام ثروتمندهای عالم را اداره کنند. ما باید چه کار کنیم؟ نباید جامعه‌مان توسط ثروتمندها اداره بشود، نباید ثروت ملاک موفقیت باشد. کسی که در چرخهٔ قدرت، ثروت، فسق و فجور قرار بگیرد، تابع قدرت مرکزی می‌شود چون خودش اهل زور گفتن است.

■ رابطه «لقمهٔ حرام» با تبعیت از یزید چیست؟

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا فرمود لقمه‌های حرام، نمی‌گذارد حرف حق را بفهمید (كُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِی غَیْرُ

مُسْتَمِعِ قَوْلِي فَقَدْ مُلِئْتُ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ ؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸). بعضی‌ها بعد از هزار و چهارصد سال با شنیدن روضهٔ امام حسین علیه السلام بیدار می‌شوند، ولی آنها روضهٔ امام حسین علیه السلام را می‌دیدند و بیدار نمی‌شدند. ربط لقمهٔ حرام با تبعیت از یزید چیست؟ به همان هرم قدرت مربوط می‌شود. کسی که بتواند یک ذره زور بگوید و حرام بخورد و این کار را انجام بدهد، او تابع کسی می‌شود که دو ذره زور می‌گوید، کسی که دو ذره زور می‌گوید تابع کسی می‌شود که سه ذره زور می‌گوید و یک دفعه‌ای هرم شکل می‌گیرد و آن زمان یزید در رأس قدرت زورگوها بود.

کسانی در کوفه بودند که هیچ پولی نداشتند تا برای جنگیدن با حسین علیه السلام اسلحه بخرند، عمر سعد به آنها می‌گفت «شما سنگ بزنید» اتفاقاً در روز عاشورا اولین کسی که ضربهٔ کاری به امام حسین علیه السلام زد، از همین کسانی بود که سنگ می‌زدند. خدایا! اینها را چطور نقاشی کردی که به ما درس بدهی؟ امام حسین علیه السلام ضربه‌ها و تیرهای فراوانی را از خود دفع کرد و یک لحظه خواست نفس تازه کند که با سنگ به پیشانی مبارکش زدند، «فَوَقَفَ يَسْتَرِيحُ سَاعَةً وَ قَدْ ضَعَفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجْرٌ فَوَقَعَ عَلَى

جَبْهَتِهِ» (لهوف، ترجمه فهری، ص ۱۲۰) بعد از این ضربهٔ کاری بود که تیرها و نیزه‌ها، به حضرت اصابت کرد. مؤثر واقع شد. اگر حرام بخورید بردهٔ حرام خورترین‌های عالم خواهید شد و آماده می‌شوید که امام حسین علیه السلام را بکشید. شاید بتوان گفت که «جمعی از فقرا آمدند امام حسین علیه السلام را کشتند» خیلی از فقیرها باصفا هستند ولی فقیر حرام خور با صفا نیست چون جنسش با جنس رأس هرم قدرت یکی است. فقیری که خودش را در مقابل یک ثروتمند، حقیر بداند بردهٔ آن ثروتمند است. طبق روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام، دین اجازه نمی‌دهد کسی که فقیر است بردهٔ ثروتمندها بشود و صدایش را پیش یک ثروتمند نازک کند «مَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِغِنَاهُ ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ» (نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۵۰۸). البته فقیر خوب داریم، ثروتمند خوب هم داریم؛ علامت‌شان این است که بردهٔ زورگویان عالم نباشند و حرف آنها را گوش نکنند و توسط رسانه‌های دشمن، اداره نشوند، معتقد به مبارزهٔ با رأس هرم قدرت در عالم باشند، باید نترسد؛ ترسیدن خصلت برده‌ها است؛ چه فقیر باشد چه ثروتمند.

■ اگر درست زندگی نکنید، ستم می‌کنید و مثل فرعون می‌شوید

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره، ۲۵۶)، دین زوری نیست و «رشد» از «غی» آشکار شده است. در اینجا رشد یعنی چه؟ در زبان فارسی به نمو گیاه و قد کشیدن انسان «رشد» می‌گویند، ولی در عربی «رشد» یعنی راه درست و صراط مستقیم. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»، یعنی درست زندگی کردن از نادرست زندگی کردن روشن شده است. قرار گرفتن «رشد» در برابر «غی» یعنی اگر درست زندگی نکنید، ستم می‌کنید، فرعون می‌شوید و می‌خواهید دیگران را به بردگی بکشید.

کسانی که می‌خواهند فرعون بشوند، مقدمتاً فرعون‌ها را پیدا می‌کنند و به خاطرشان آدم می‌کشند. این مرحلهٔ اول فرعون شدن است. البته خدا نمی‌گذارد همهٔ آنها فرعون بشوند، چون اگر همه فرعون بشوند آدم‌های زیادی را خواهند کشند و زندگی بشریت مخدوش می‌شود. به همین دلیل، در روز قیامت می‌بینید صدها میلیون «فرعون» به جهنم رفتند یا مثلاً ده‌ها میلیون نفر صدام دارند به جهنم می‌روند؛ چون باطن‌شان مثل صدام است.

رسول خدا ﷺ همراه عده‌ای در حال عبور از راهی بودند، در مسیر عبور به یک کنیز سیاه و بدمنظر بر خوردند که مشغول جمع کردن فضولات حیوانات بود. البته خوبی و بدی به سیاه‌پوست یا کنیز و غلام بودن ربط ندارد، مقدار هم یک غلام بود و بلال حبشی هم یک سیاه بود اما به مقامات بسیار بالا رسیدند ولی این زن، مثل آنها نبود. یکی از همراهان پیامبر اکرم ﷺ به او گفت از سر راه کنار برو تا رسول خدا ﷺ عبور کند. آن زن، اصلاً این حرف را گوش نکرد و بی ادبی هم کرد. اصحاب خواستند با او برخورد کنند اما رسول خدا ﷺ فرمود: رهایش کنید، او متکبر است. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص دَعُوهَا فَإِنَّهَا جَبَّارَةٌ؛ (کافی، ج ۲، ص ۳۰۹) تکبر به ظاهر نیست. ممکن است کسانی باشند که در ظاهر حقیرانه‌ترین زندگی را داشته باشد اما باطن‌شان متکبر باشد. ممکن است این زن در جهنم در کنار ابوجهل قرار بگیرد.

■ «مرگ بر آمریکا» یعنی مرگ بر کسی که به انسانیت تعدی می‌کند

ابوجهل بالاخره یک بهره‌ای از این دنیا برد و به جهنم رفت، ولی بعضی افراد بدون بهره بردن در دنیا به جهنم می‌روند. اینها مستضعفین جهنمی هستند؛ در آنجا می‌گویند خدایا! مستکبرین را دو برابر عذاب کن، خدا در جواب می‌فرماید هردو را دو برابر عذاب می‌کنم. «رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ» (اعراف، ۳۸) این نشان می‌دهد که خداوند از برده‌گیرها و برده‌شونده‌ها به یک اندازه بدش می‌آید.

یکی از اخلاقیات برده‌ها این است که نمی‌گویند «مرگ بر ابرقدرت‌های ظالم». مثلاً نمی‌گویند «مرگ بر آمریکا». بعضی‌ها می‌گویند «من این حرف‌ها را قبول ندارم» فکر می‌کنند این صرفاً یک شعار انقلابی است که سیاسیون آورده‌اند. درحالی‌که این شعار دینی بلکه یک «شعار انسانی» است، «مرگ بر آمریکا» یعنی مرگ بر کسی که به انسانیت تعدی می‌کند.

■ جنگ با طاغوت زمینه ایمان به خدا را فراهم می‌کند

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»، چرا اجباری در دین نیست؟ چون راه درست از نادرست روشن شده است، نه اینکه پیامبر این را روشن کند یا خودتان مطالعه کنید تا روشن بشود، بلکه خدا رشد را از غی، برای بشر روشن کرده است. قسمت دوم آیه هم به قسمت اول آیه ربط دارد و آن را توضیح می‌دهد؛ در قسمت دوم می‌فرماید: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا»، چون طاغوت «غی» است، طاغوت یعنی طغیان‌گر، طاغوت یعنی مال مردم خور.

در این آیه، «کفر به طاغوت» قبل از «ایمان به خدا» بیان شده است. توبه طاغوت کافر بشو، بخواه که برده نباشی، خودت را آزاد کن، در این راه خودبه‌خود به خدا احتیاج خواهی داشت که خدا را بغل کنی. وقتی کفر به طاغوت پیدا کنی باید با طاغوت بجنگی. وقتی رزمنده‌ها به جبهه می‌آمدند و می‌جنگیدند، خودبه‌خود زمینه برای ایمان به خدا ایجاد می‌شد. ایمان به خدا در جبهه خیلی بالا

می‌رفت، کوه نور می‌شد و مثل آتشفشان بیرون می‌زد. در درگیری با طاغوت، بستر برای ایمان به خدا فراهم می‌شود.

■ بی دینی خودش نوعی دین است

اگر بخواهیم از آنچه گفتیم در طول این جلسات یک جمع بندی اجمالی کنیم این است که اگر کسی بندهٔ خدا نبود، اینگونه نیست که دیگر بنده هیچ کس نخواهد بود. او حتماً بردهٔ طاوغیت عالم است. چیزی به نام بی دینی در عالم وجود ندارد؛ هرکسی بر طبق یک دین و آیینی زندگی می‌کند. اگر آن دین، دین خدا نبود، حتماً با دین و آیین طاوغیت عالم زندگی می‌کند. این ذهنیت عمومی جامعهٔ ما نیست و این نشان می‌دهد که تعلیمات و تبلیغات دینی به شدت ضعیف کار کرده است. اگر مبلغین و رسانهٔ ما این حقیقت را جا بیندازند جامعه و جهان را نجات دهند.

■ ضعیف کردن انسان؛ هدف دین صهیون

فرق اساسی دین خدایی با دین طاوغوتی در هدف است. هدف اسلام ناب، قدرتمندی و عزت مندی انسان است. هدف آن دین، ضعیف نگه داشتن انسان است. پدیدهٔ به

نام مستضعف به وجود می‌آید که در قرآن دو معنا دارد یکی خوبانی که تضعیف شده‌اند و دیگری مستضعفی که جای آن در جهنم است. آنها کسانی هستند که ضعف را پذیرفته‌اند. مشخصهٔ دین صهیون، این است که انسان‌ها را ضعیف می‌کند.

■ مشخصهٔ فرهنگی دین صهیون، تغییر نقش زن و مرد

مشخصهٔ فرهنگی دین صهیون این است که زن‌ها شبیه مردها بشوند و مردها شبیه زن‌ها، اتفاقاً این تغییر نقش‌ها را در روایات ما در زمرهٔ علائم آخرالزمان برشمردند. با برنامه‌ریزی بر روی تغذیه و تغییر هورمونی تا فیلم‌ها و کارتون‌ها تا نظامات حقوقی این مسئله را دنبال می‌کنند که مرد دیگر مرد نباشد و زن دیگر زن نباشد تا هر دو ضعیف شوند و به بردگی صهیون در بیایند.

چرا هدف دین صهیون ضعیف کردن انسان‌ها است؟ می‌خواهد بر آنها سلطه پیدا کند. شاخص اسلام ناب و حرکت امام زمانی و اثر تربیتی گذاشتن، انسان قوی کند.

■ قیام فاطمی، قیامی برای رهایی از بردگی طواغیت عالم

قیام حضرت زهرا ع.ا.س.، قیامی برای رهایی از بردگی طواغیت عالم بود. لذا حضرت زهرا ع.ا.س. مردم را هشدار می داد و هوشیار می کرد که اگر مدیریت ولایت را نپذیرید، نظام برده داری که شکل خواهد گرفت که دنیای شما را هم نابود خواهد کرد. می فرمود: **وَ اَبْشُرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ، وَ سَطْوَةِ مُعْتَدِ غَاشِمٍ، وَ بِهَرَجِ شَامِلٍ، وَ اسْتِبْدَادِ مِنَ الظَّالِمِينَ يَدْعُ فَيُنِيكُم زَهِيْدًا، وَ جَمْعَكُم حَصِيْدًا. فَيَا حَسْرَةً لَكُمْ وَ اَتَى بِكُمْ وَ قَدْ عَمِيَتْ عَلَيْكُم؟ «اَنْلَزِمُكُمْوَهَا وَ اَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»** (هود، ۲۸) و شادمان باشید به شمشیرهای برنده! و سلطه تجاوزگرانی ستمگر و خونخوار، و هرج و مرجی فراگیر، و حکومتی مستبد از ناحیه ظالمان، حکومتی که ثروت های شما را بر باد می دهد، و جمعیت شما را درو می کند! اسفا بر شما! چگونه امید نجات دارید در حالی که حقیقت بر شما مخفی مانده، و از واقعیت ها بی خبرید؟ «آیا ما می توانیم شما را به پذیرش این دلیل روشن مجبور کنیم با این که شما کراهت دارید؟» فدای غربت حضرت بشوم حتی برای آزادی مردم هم احترام آزادی مردم را حفظ می کرد. می خواهم شما را

از بردگی طواغیت نجات دهم اما شما هم باید بخواهید. دردهای حضرت زهرا ع‌الیه‌السلام ناشی از درک او بود؛ درک او از آینده ای که مردم داشتند برای خودشان می ساختند. او و خانوادهٔ گرامیش به این دلیل تنها مانده بودند که کسی درک آنها را نداشت. مردم نمی فهمیدند در اثر دفاع نکردن از حق چه نتایج شومی در انتظارشان است. تازه از شدت گریه‌های حضرت زهرا ع‌الیه‌السلام هم متعجب می شدند.

مبحث پنجم: «مسئله اصلی پیامبر، رهایی مردم از نفوذ روسای قبائل»

■ سیر بحث:

راز غربت امیرالمومنین و حضرت زهرا علیها السلام چه بود؟ مشکل فقط یکی دو نفر نبود اشکالی در جامعه وجود اد. مشکل جامعه مدینه این بود که رشد سیاسی پیدا نکردند و انقلاب بر اعقاب کردند. الگوهای ذهنی گذشته چه بود؟ نفوذ روسای قبیله و برده داری طواغیت، پیغمبر به دنبال آزاد بخشی مردم از این ساختارها بود. نصرت امام، در واقع نصرت برای رهایی مردم از طواغیت است.

■ سوگواری‌های برای یافتن علت غربت اولیاء خدا

چرا حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غریب واقع شدند؟ واقعاً سوگواری‌های ما جستجویی است برای اینکه علت غربت اولیاء خدا را بررسی کنیم. اینکه می‌خواهیم معرفت ما به اولیاء خدا در این عزاداری‌ها افزایش پیدا کند معنایش این است که ببینیم این اولیاء خدا که اظهر من الشمس بودند، چرا این قدر در جامعه غریب می‌مانند؟ مثلاً چرا دختر پیغمبر در جامعه مدینه غریب می‌ماند با اینکه وضعیت و جایگاه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در جامعه مدینه برای همه معلوم است. فلسفه عزاداری‌های ما رسیدن به این چرایی‌هاست.

نه تنها دربارهٔ فاطمیه، علت‌های دقیق غربت حضرت زهرا علیها السلام برای جامعهٔ ما معلوم نیست بلکه دربارهٔ واقعهٔ کربلا و اباعبدالله الحسین علیه السلام هم با اینکه خیلی بیشتر عزاداری می‌کنیم و خیلی پرشورتر سر و صدا می‌کنیم، علت‌های دقیق غربت و مظلومیت ایشان معلوم نیست. هنوز در جامعهٔ ما جا دارد به این سؤال پاسخ داده بشود که واقعاً چرا حضرت زهرا علیها السلام چند روز بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن جامعه غریب واقع شدند؟

■ مشکل فقط یکی دو نفر نبودند

اولین نکته‌ای که می‌توانم در پاسخ این سؤال، عرض کنم این است که مشکلی که حضرت زهرا علیها السلام با آن مواجه بودند مشکل یکی دو نفر نبود؛ مشکل اصلی ایشان با جامعه و با مدینهٔ آن زمان بود. ما نباید دشمنی با حضرت زهرا علیها السلام را به یکی دو نفر و یکی دو جریان خاص محدود کنیم؛ این تصور غلط، در واقع خودش یک نوع ظلم به حضرت زهرا علیها السلام است. سؤال این است که وقتی به ایشان ظلم شد، مردم کجا بودند؟ بقیه چه می‌کردند؟ مگر آنها صدای فریاد حضرت زهرا علیها السلام را نشنیدند؟

اصلی‌ترین داغ‌های حضرت زهرا علیها السلام مربوط به آن مردمی بود که در مقابل حق طلبی حضرت ساکت ماندند، حضرت را تنها گذاشتند و اجازه دادند به حضرت ظلم بشود و اجازه دادند به امیرالمؤمنین علی علیه السلام ظلم بشود.

می‌دانید چرا فلسفهٔ این غربت، زیاد آشکار نشده است؟ چون ما عادت داریم همیشه دنبال یکی دو تا ظالم بگردیم، آنها را مقصر جلوه بدهیم و به آنها بد و بیراه بگوییم و بقیهٔ مردم را رها کنیم. مثلاً در ارتباط با غربت اباعبدالله الحسین علیه السلام، افرادی مثل یزید، عبیدالله بن زیاد، شمر و عمرسعد را مقصر بدانیم و بقیه را رها کنیم. پس آن همه مردمی که در شهر کوفه بودند و آن سی هزار نفری که آمدند و حضرت را محاصره کردند، مقصر نبودند؟! یا در شهر مدینه، آنهایی که جواب حضرت زهرا علیها السلام را ندادند، مقصر نبودند؟ آنها را کی می‌خواهیم محاکمه کنیم؟ در عموم نوحه‌های ما و شعارهایی که می‌خواهد آن معرفت‌ها را به زبان مردم بیان کند، کمتر به این مشکلاتی پرداخته می‌شود که مربوط به مردم است؛ مردم یک مشکلی دارند و این مشکل باید برطرف بشود.

■ مشکل را باید در کل جامعه و بین مردم جستجو کرد

پس علت غربت حضرت زهراء عليها السلام را بیشتر باید در میان مردم جستجو کرد و الا در هر جامعه‌ای، عده‌ای آدم بد وجود دارد و این مختص جامعهٔ مدینه نیست. حتی این افراد بد، بعد از ظهور امام زمان ارواحنا له الفداه هم خواهند بود اما آن زمان دیگر نمی‌توانند مشکل خاصی برای جامعه ایجاد کنند.

آدم بد هر موقع فرصت پیدا کند ضربهٔ خودش را می‌زند و خیانت می‌کند؛ اما مشکل جوامع بشری هیچ‌وقت تک‌آدم‌های بد نیستند. مشکل اصلی مربوط به خود جامعه است که باید یک معضلاتی در این جامعه حل بشود. پس ما اگر می‌خواهیم علت غربت حضرت زهراء عليها السلام را جستجو کنیم که در واقع فلسفهٔ عزاداری‌های ما است، باید ببینیم جامعهٔ مدینه دچار چه مشکلاتی است؟

■ مشکل جامعهٔ مدینه این بود که هنوز «اسلام سیاسی» را باور نکرده بود

اگر بخواهیم به‌طور مختصر به این سؤال پاسخ بدهیم باید بگوییم که «جامعهٔ مدینه هنوز اسلام سیاسی را

باور نکرده بود» برای اینکه قبل از اسلام، آنها یک الگوی معنویت غیرسیاسی داشتند. بنده همین اول، اصل جواب را با کوتاه‌ترین جمله عرض می‌کنم و در ادامه صحبت، آن را شرح می‌دهم، از شما هم می‌خواهم که دربارهٔ آن فکر کنید. جامعهٔ مدینه‌ای که اسلام را پذیرفته بود، ابعاد مختلف دین را پذیرفته بود، اخلاقیات و عبادات و معنویات را پذیرفته بود و حتی رسول خدا ﷺ را تکریم می‌کرد، چرا از نظر درک سیاسی و انگیزهٔ رفتار قوی سیاسی به آنجا نرسیده بود که حضرت زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علی علیه السلام غریب نشوند؟

■ مردم قبل از اسلام یک «الگوی معنوی غیرسیاسی» به همان برگشتند

چرا پیامبر گرامی اسلام ﷺ که در این مدینه ده سال حکومت کرد و ده سال در میان مردم بود، نتوانست فهم سیاسی مردم را آن قدر بالا ببرد؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبلهٔ مردم را درست کرد، نمازخواندنشان را درست کرد، خیلی از احکام دین را بین مردم جاری کرد، قرآن را برای مردم تبیین کرد، اما چرا این بُعد سیاسی جامعه باقی ماند و درست نشد

و نتیجه‌اش این شد که جنس غربت حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ از جنس سیاسی بود.

چرا بعد سیاسی جامعه، درست نشد؟ به این دلیل که مردم قبل از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، یک الگوی معنویت غیرسیاسی داشتند و بعد از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برگشتند به همان الگوی معنویت غیرسیاسی. در قرآن کریم هم، این واقعیت را این‌گونه بیان می‌فرماید: آیا وقتی رسول خدا از دنیا برود شما به همان وضع سابق خودتان برمی‌گردید؟ «أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» (آل عمران/۱۴۴)؛ حالا ببینیم وضع سابق آنها چه بوده است؟ مثلاً اگر بگوییم وضع سابق آنها بت‌پرستی بوده، بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که آنها دوباره به سمت بت‌پرستی رفتند! یا اگر بگوییم قبل از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آنها دنبال خرافات عبادی و معنوی بودند، بعد از رسول خدا که این خرافات را دوباره نیاوردند! یعنی عبادت‌هایی مثل نماز و غسل و طهارت را همان‌طور که زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انجام می‌دادند بعد از ایشان هم ادامه دادند، مثلاً خودشان را برای طواف خانهٔ خدا طیب و طاهر می‌کردند و مُحَرَّم می‌شدند و به خانهٔ خدا می‌رفتند و فضای مدینه از خیلی جهات، مثل زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود.

پس منظور از این «انقلاب بر اعقاب» که قرآن می‌فرماید، چیست؟

■ جامعه مکه و مدینه قبل از اسلام چه مشکلی داشت؟

خداوند متعال، آنها را تهدید می‌کند که اگر رسول خدا از دنیا برود، زمینه این انقلاب بر اعقاب، در بین شما هست، می‌فرماید: آیا بعد از رسول خدا، برگشتن به گذشته (یا همان انقلاب بر اعقاب) در بین شما اتفاق خواهد افتاد؟ این حرف خداست و تحلیل یک تحلیلگر تاریخ نیست و این اتفاق هم تقریباً رخ داد.

آنها در اعقاب‌شان و در گذشته‌شان چه مشکلی داشتند که به همان مشکل برگشتند؟ آنها قبلاً هم یک خانه کعبه‌ای داشتند و یک خدایی داشتند، ولی این عبادت‌هایشان در اداره جامعه آنها نقشی نداشت؛ مثل همین معنویت سکولاری که الان هم خیلی جاها هست و خیلی‌ها از من طلبه هم همین انتظار را دارند؛ مثلاً می‌گویند شما چرا روضه حضرت زهرا علیها السلام را سیاسی می‌کنی؟ چرا روضه حضرت امام حسین علیه السلام را سیاسی می‌کنی؟ چرا نماز را سیاسی می‌کنی؟

چرا فلسفهٔ نماز جماعت را احیاء سیاست و اتحاد بین مردم برای حلّ مشکلاتشان می‌دانی؟ بگذار عبادتشان را انجام بدهند؛ چه کار دارید بین نماز جماعت و وضعیت معیشتی و اقتصادی و شیوهٔ تعامل مردم در فعالیت‌های اقتصادی ربط برقرار می‌کنید؟ این مشکلی است که همین الآن هم وجود دارد.

یک مشکلی در جامعه وجود دارد که حضرت زهرا ع‌ا‌س‌ل‌م برای برطرف کردن این مشکل فریاد زدند، صدمه خوردند، ضجه زدند، چهل روز یا کمتر از آن در خانهٔ مهاجرین و انصار را زدند؛ اما نتوانستند این مشکل را برطرف بکنند و حل نشد. نامی در تاریخ باقی ماند و راهی که ما ببینیم آیا آیندگان به آن راه می‌پیوندند و آن را درک می‌کنند؟ آیا فلسفهٔ این غربت را درک می‌کنند؟

■ مشکل جامعه مدینه «عدم رشد سیاسی مردم» بود

اینکه ما می‌گوییم «ولایت امیرالمؤمنین علی ع‌ا‌س‌ل‌م در غربت قرار گرفت» در واقع این یک مشکل سیاسی است. وقتی ما از «ولایت امیرالمؤمنین» صحبت می‌کنیم، این یک مسئلهٔ سیاسی است. وقتی حضرت زهرا ع‌ا‌س‌ل‌م بحث فدک را

مطرح می‌کنند، این هم یک موضوع سیاسی است. وقتی می‌آیند از مردم مهاجرین و انصار کمک می‌گیرند، این هم یک موضوع سیاسی است. لایهٔ روئین عزاداری ما این اظهار عاطفه‌ها نسبت به شخص اولیاء خداست اما حقیقت و باطن این عزاداری‌ها، باید راه اولیاء خدا را برای ما روشن بکند. باید بفهمیم که این راه چه بود؟

در واقع مشکل جامعهٔ مدینه از جنس مشکلات سیاسی بود. آن چه مشکلی بود که رسول خدا بعد از ده سال یا بعد از بیست و سه سال نتوانستند این مشکل را در جامعه حل بکنند؟ مشکل این بود که مردم، به آن رشد سیاسی لازم را نرسیدند. البته مسائل سیاسی یک مقدار پیچیده است و ما هم باید تا حدی به مردم مدینه حق بدهیم، به مردم کوفه هم حق بدهیم، همهٔ مردم ممکن است در این مسائل مشارکت نکنند، همهٔ مردم ممکن است آن قدر دور را نبینند، آن قدر از بالا نگاه نکنند، آن قدر ژرف تحلیل نکنند، آن قدر همه‌جانبه موضوع را بررسی نکنند؛ یعنی ممکن است نتوانند تحلیل کنند که نتیجهٔ کوچک‌ترین رفتارها چه بازتاب‌های سیاسی‌ای خواهد داشت و چگونه

قدرت را در جامعه دست به دست می‌کند. این مسئله هم خیلی مسئلهٔ غامضی است.

مردم مدینه از قبل یک الگوی معنوی غیرسیاسی داشتند و برطرف کردن الگوهای ذهنی، خیلی سخت است

پس جنس مشکل، از جنس سیاسی بود، آن وضعیت خرابی که در مردم بود و در فاطمیه این طور بروز پیدا کرد، عدم رشد سیاسی مردم بود. وقتی فاطمه زهرا ع قیام کردند در واقع به تاریخ نشان دادند که این مردم دارند به الگوی گذشتهٔ شان برمی‌گردند. حالا سؤال این است که چرا این مشکل عدم رشد سیاسی در آن جامعه وجود داشت؟ یکی از دلایل مهمّش این است که آنها از قبل یک الگویی داشتند و برطرف کردن الگوهای ذهنی قبلی، خیلی سخت است.

یک مدرسه‌ای در تهران، می‌خواست برنامه‌های خودش را به طور اساسی تغییر بدهد؛ به این نتیجه رسید که «من مجبورم معلم‌های قدیمی خودم را تغییر بدهم و بازنشسته کنم و معلم‌های کاملاً جوان بیاورم که هیچ الگوی ذهنی قبلی از معلمی کردن در ذهن‌شان نباشد تا بشود این

الگوی جدید را به آنها منتقل کرد.» چون معلم‌های قدیمی یک الگویی در ذهن داشتند که می‌خواستند همان را اجرا کنند و می‌گفتند ما دیگر نمی‌توانیم خودمان را منعطف کنیم و تغییر بدهیم. الگوهای ذهنی قبلی که در یک جامعه وجود دارد و الگوهای ذهنی قبلی که در یک فرد وجود دارد، اینها به سختی می‌توانند تغییر پیدا کنند. در ارتباط با رشد معنوی یک انسان هم، همین‌طور است، لذا گفته می‌شود «تا وقتی جوان هستید می‌توانید تغییراتی در خودتان را ایجاد بکنید.»

سؤال این بود که در جامعه‌ای که تازه رسول خدا ﷺ را از دست داده، چطور ممکن است دخترش غریب بماند؟ کجای جامعهٔ مدینه ایراد داشت که حضرت زهرا علیها السلام غریب می‌ماند؟ پاسخ این است که «در بُعد سیاسی مشکل داشتند.» چرا این مشکل را رسول خدا ﷺ نتوانست کامل حل بکند تا بعد از ایشان، ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دچار غربت نشود؟ چون آن مردم، یک الگوی ذهنی از سابق داشتند و این الگو، تغییر نکرده بود.

اگر بخواهیم دربارهٔ وضع سابق مدینه و مکه صحبت کنیم، صحبت طولانی خواهد شد. مثلاً شما ببینید مردم مدینه

چطور مسلمان شدند؟ عده‌ای از مردم مدینه، در ایام حج (در ماه ذی حجه) به مکه آمده بودند. پس ببینید قبل از اسلام و در دوران جاهلیت هم، مناسک حج در مکه برقرار بوده و مردم مدینه هم عادت داشتند به این سفر زیارتی می‌رفتند. تعدادی از این مردم مدینه (ده یا دوازده نفر) در جریان این سفر، پیام رسول خدا را شنیدند و ایمان آوردند، سال بعد هم دوباره هفتاد و دو نفر از مردم مدینه آمدند و با پیغمبر ﷺ پیمان بستند. یعنی آنها در جریان یک مراسم مذهبی در دوران جاهلیت به نام «حج» ایمان آوردند.

حج حتی در زمان جاهلیت هم این قدر محترم بود که وقتی رسول خدا ﷺ در شعب ابی طالب محاصره بود، در ایام حج آزاد بود و می‌توانست تبلیغ کند. چرا؟ به خاطر اینکه مردم برای خانهٔ خدا، حرمت قائل بودند. آنها می‌خواستند رسول خدا را به قتل برسانند، ولی به حرمت عبادت حج و به احترام ذیحجه، اجازه می‌دادند رسول خدا در آن ایام تبلیغ کند.

پس این طور نبود که مردم مکه و مدینه، از قبل هیچ ذهنیت مذهبی و سیاسی نداشته باشند، اگر این طور بود شاید کار ساده‌تر می‌شد؛ یعنی از ابتدا رسول خدا ﷺ می‌آمد و یک

ذهنیت اسلامی سیاسی در ذهن مردم ایجاد می‌کرد و دیگر این همه مشکلات پدید نمی‌آمد. ولی مسئله این است که آنها به شدت اهل عبادت بودند و از قبل، عبادت‌هایی داشتند و عبادت‌شان ربطی به زندگی‌شان نداشت و ربطی به شیوه اداره جامعه نداشت؛ عبادت‌شان نیامده بود شیوه برقراری عدالت را تعیین کند و برای آنها قانونگذاری کند. عبادت‌شان نیامده بود برای تک‌تک افراد، مسئولیت ایجاد کند؛ آن‌هم مسئولیت اجتماعی نه مسئولیت فردی.

پس در جامعه مدینه، انقلاب در اعقاب، به این معنا نبود که آنها نماز را کنار بگذارند و عرق خوری و شرابخوری را باب کنند. این کارهای عبادی، چون از جنس همان عبادت قبل از اسلام‌شان بود، اینها را به راحتی رعایت کردند و تداوم بخشیدند. ولی آن چیزی که از جنس معنویت قبل از اسلام نبود، امر ولایت بود که اتفاقاً همین امر ولایت هم موجب شد اساساً در مکه با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مخالفت بشود و این مخالفت، کم‌کم خودش را نشان داد و اگر ما بخواهیم علت این غربت را بررسی کنیم باید علت این غربت را در فضای سیاسی شهر مدینه جستجو کنیم، و اینکه چرا اساساً این مشکل در آن جامعه وجود داشت؟ پاسخ اولش این است

که به خاطر الگوی ذهنی معنویت غیرسیاسی‌ای که قبل از اسلام داشتند و بعد از رسول خدا ﷺ به همان الگوی ذهنی برگشتند.^۱

■ الگوی ذهنی که مردم مدینه به آن برگشتند

حالا آن الگوی ذهنی چه بود که مردم به آن برگشتند؟ در مدل جاهلیت، رئیس قبیله‌ها نقش طواغیت را داشتند و مردم را برده خودشان کرده بودند. امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: فراعنهٔ زمان پیغمبر اکرم ﷺ امثال ابوجهل بودند: «مُحَمَّدٌ أُرْسِلَ إِلَى فِرَاعِنَةَ شَتَّى مِثْلِ أَبِي جَهْلِ بْنِ هِشَامٍ وَ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ وَ شَيْبَةَ وَ ...» (احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۱۶)

فراعنهٔ زمان پیامبر ﷺ در واقع رئیس قبیله‌ها بودند. رئیس قبیله نباید حکمرانی کند. اگر این بحث را ادامه بدهیم به اینجا کشیده می‌شود که رئیس قبیله‌ها بیشتر مردم را به بردگی می‌کشیدند یا رؤسای احزاب امروز در جهان؟ ببینید رسول خدا ﷺ با چه کسانی در افتاده است؟ ایشان نه با حکومت رؤسای احزاب، بلکه حتی با نفوذ رؤسای قبائل

۱ علی‌رضا پناهیان، عدم رشد سیاسی مردم؛ علت اصلی مظلومیت فاطمه (س)، دسترسی در: «<http://panahian.ir/post/۶۶۲۸>»

در جامعه هم در می‌افتد. پس اینکه می‌فرماید «قولوا لاإله إلا الله تفلحوا» دعوا سر این است که این رئیس قبیله نامرد، در جمعیتش و مردم قبیله‌اش نفوذ نداشته باشد و بگذارد مردم آزاد باشند و آزادانه تصمیم بگیرند.

پس درگیری اصلی پیغمبر ﷺ با طواغیت زمان خودش سر آزادی مردم از نفوذ رؤسای قبائل بود. با این حساب، باید به پیغمبر ﷺ بگوییم رهبر آزادی‌بخش؛ چون مردم را از نفوذ اجتماعی رؤسای قبائل آزاد کرد، پس «لاإله إلا الله» یک شعار اجتماعی است. می‌دانید رؤسای قبائل در زمان صدر اسلام چقدر دموکراسی را رعایت می‌کردند! خیلی از اوقات تا وقتی همه‌شان اتفاق نظر پیدا نمی‌کردند، تصمیمی گرفته نمی‌شد یعنی فراتر از اکثریت مطلق، باید همه رؤسای قبایل، آن را قبول می‌کردند. پس مشرکین مکه، مراتبی از دموکراسی را داشتند. اما بحث این است که این رئیس قبیله، در بین افراد قبیله‌اش یک ابهتی و یک نفوذی داشت که حرف او را گوش می‌کردند. دعوای پیغمبر ﷺ با آنها سر این مسئله بود و این مسئله هزار برابرش، الان هم هست!

قرآن می‌فرماید: «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ»

(آل عمران، ۷۹) هیچ انسانی حق ندارد اگر به او کتابی دادم، نبوت و پیغمبری دادم، به مردم بگویند که شما بندگان من باشید! خداوند به انبیا می‌فرماید: نباید کسی را به بردگی بکشید! حق ندارید بندگان من را به بردگی بکشید؛ اینها بندهٔ خدا هستند یعنی آزاد هستند.

■ همین که حرف کسی را در بست قبول کردی، یعنی بندهٔ او شده‌ای

خداوند در یک جای دیگر غضب می‌کند و می‌فرماید «اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَ رُءُوبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (توبه، ۳۱) مردم رفتند مقدس‌های جامعهٔ خودشان را ارباب یا ربِّ قرار دادند! امام صادق علیه السلام دربارهٔ این آیه می‌فرماید: آنها منظورشان این نبود که به مقدسین بگویند «شما خدا هستید» بلکه آنها هر چیزی که مقدسین می‌گفتند گوش می‌کردند (... فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ مَا دَعَوْهُمْ إِلَىٰ عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ دَعَوْهُمْ مَا أَجَابُوهُمْ وَ لَكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَ حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالَ فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۶) همین که حرف او را در بست قبول کردی، یعنی عبد و بندهٔ او شدی. تو باید به مقدسین بگویی: اگر حرف خدا باشد من گوش می‌دهم،

ولی اگر حرف خودت باشد مسئله فرق می‌کند. هیچ‌کسی روی من نفوذ ندارد، من این قدر رها هستم.

■ دعوی خدا چیست؟

ما باید سرمان را در عالم بشریت بلند کنیم و بگوییم: دین من می‌گوید اگر حرف کسی را گوش کنی برده‌ او شده‌ای. «مَنْ أَضْعَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ» (تحف العقول، ص ۴۵۶) اگر حرف کسی را گوش کنی برده‌ او شدی، مگر اینکه حرفش یک حرف عقلانی باشد و عقلت گفته باشد و الا کسی حق ندارد حرف کسی را بی‌منطق قبول کند. تو حق نداری حرف کسی را گوش کنی. اگر حرف کسی را گوش کنی عبد او شده‌ای. پس برده‌ کسی شدن در دین یعنی چه؟ یعنی حرف او را گوش بدهی. اگر این طور باشد که تقریباً همه عبد غیر خدا هستند! خُب دعوا سر همین است و این یک حرف زنده و به‌روز است نه صرفاً یک دعوی قدیمی!

■ جنگیدن پیامبر ﷺ با زورگویان برای آزادی بخشی به مردم

گاهی از اوقات، یک معلم می‌آید سر کلاس و یک جوری می‌گوید «حرف من را گوش بدهید» که انگار می‌خواهد صاحب بچه‌ها بشود و از همه سواری بگیرد. یا ممکن است امام جماعت یک مسجد بخواهد این‌گونه برخورد کند درحالی‌که پیغمبر اکرم ﷺ این‌گونه با مردم برخورد نمی‌کرد.

پیامبر ﷺ آزادی کسی را سلب نکرده، حتی دشمنانش را. بله؛ جنگ شد چون یک عده‌ای خواستند جامعه را بهم بریزند و خواستند به مردم زور بگویند، پیامبر ﷺ با آنها جنگید تا به مردم آزادی و رهایی را هدیه کند. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام هم در مقابل قاسطین و مارقین و ناکثین ایستاد و با آنها جنگید ولی مردم را آزاد گذاشت، این قدر آزادی داد که حسن و حسینش تنها ماندند. درحالی‌که ایشان اگر یک کار سیاسی ساده می‌کرد، مثلاً یک بانده بازی و حزب بازی سیاسی پشت پرده انجام می‌داد امام حسن مجتبیٰ تنها نمی‌ماند. اما حضرت این کارها را نکرد.

■ قرار شبانه نه؛ حضور در روز روشن

بعد از رحلت پیامبر ﷺ بیش از صد نفر در یک شب با علی ع قرار می‌گذاشتند که از ایشان حمایت کنند، امیرالمؤمنین می‌فرمود قرارِ شب قبول نیست؛ اگر راست می‌گویید فردا با شمشیر برهنه و سر برهنه بیایید در میدان شهر. روز که می‌شد چهار نفر بیشتر نمی‌آمدند. چرا حضرت می‌فرمود که روز روشن به طور علنی باید بیاید؟ برای اینکه مردم باید در جریان باشند و بفهمند چه اتفاقی دارد رخ می‌دهد و نباید به طور مخفیانه یک عده‌ای با باندبازی بر مردم مسلط بشوند. این قدر حضرت برای آزادی مردم ارزش قائل بود.

■ کفر به طاغوت یعنی رهایی و آزادی از بندگی غیر خدا

همان شرک و کفری که پیامبر ﷺ با آن درگیر بود، الان هم هست و ما را درگیر کرده است. در آیت الکرسی می‌خوانیم: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا» یعنی کفر به طاغوت قبل از ایمان به خدا بیان شده است. بعد می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ

أَمَّنُوا يُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ
الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» کافران ابتدا در
نور هستند، ولی چه می شود که از نور به ظلمت می روند؟
چون ولایت طاغوت را می پذیرند، طاغوت آنها را از نور به
ظلمت می برد. بدبختی اش این است که ولایت طاغوت را
می پذیرد و طاغوت این بلا را بر سر او می آورد.

رسول خدا ﷺ شبها قبل از خواب، آیت الکرسی را
می خواند. ایشان عادت داشتند وقتی آیاتی از قرآن را که
می خواندند برای قستی از آن آیه، یک جوابی می دادند.
می دانید موقع خواند آیت الکرسی به کدام قسمتش جواب
می دادند؟ وقتی این قسمت را می خواند «فَمَنْ يَكْفُرُ
بِالطَّاغُوتِ...» حضرت می فرمود: خدایا تو شاهد باش که
من به طاغوت کافر هستم! یعنی خدایا تو شاهد باش من
زیر بار زور نمی روم و من بردهٔ کسی نیستم. از بین این همه
مضامین عالی در آیت الکرسی این را جواب می داد و این
یعنی رهایی و آزادگی.

■ دعوی پیامبر ﷺ با مشرکین سرِ اعتقاد به خدا نبود

اگر تفسیر اسلام، رهایی نیست پس چیست؟ بحث اصلی پیامبر ﷺ سرِ پذیرش «الله» نبود؛ «الله» را که قبلاً مشرکین مکه قبول داشتند. اینها که خدا را قبول داشتند پس دعوا سر چه بود؟ دعوا سرِ اعتقاد نبوده، دعوا سرِ آزادی بخشی بوده! آزادی بخشی از نفوذ غیرخدا. همان مسئله‌ای که ما الان هم با آن درگیر هستیم و صدها نوع نفوذ روی ما هست. مسئله این است که همه آزاد باشند و بردگی نباشد و هیچ کس بر هیچ کس نفوذ نداشته باشد!

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ در مکهٔ زمان پیامبر ﷺ یعنی این: ای کسانی که الله را قبول دارید، چرا تحت نفوذ غیرالله هستید؟ نمی فرماید شما که به خدا معتقد هستید چرا غیر از خدا به چندتا خدای دیگر هم معتقد هستید؟ می فرماید تو که به خدا اعتقاد داری، چرا بردگی غیرخدا را می پذیری؟ او می شود اله تو.

■ نفوذ اجتماعی سران قبائل موجب به بردگی کشیدن انسان‌ها می‌شد

مقام معظم رهبری در کتاب طرح کلی اندیشهٔ اسلامی در قرآن می‌فرماید این‌طور نبوده که ابوجهل و ابوسفیان این قدر اعتقاد به بت‌ها داشته باشند که بخاطر اعتقاد به بت‌ها می‌خواهند شمشیر بکشند و در این راه کشته بشوند. در واقع آنها می‌ترسیدند نفوذ اجتماعی‌شان از بین برود... پس پیغمبر با نفوذ اجتماعی دارد درگیر می‌شود؟ بله، چون نفوذ اجتماعی سران و رؤسای قبیله‌ها موجب به بردگی کشیدن انسان‌ها می‌شود.

این خیلی مهم است و کسی که این را نفهمد، اسلام را درست نفهمیده است. امام (ره) می‌فرمود: «و الله اسلام تمامش سیاست است؛ اسلام را بد معرفی کرده‌اند» (صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۷۰) اگر اسلام همه‌اش سیاست است، پس دعوا سیاسی بوده است.

■ مسئله «رهایبی بشر از بردگی غیرخدا»؛ وجه مشترک اسلام با اهل کتاب

قرآن می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران، ۶۴) به اهل کتاب بگو که بیایید سر یک وجه مشترکی باهم توافق کنیم.

آن وجه مشترک چیست؟ خدا است؟ نه؛ «أَنْ لَا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ» یعنی اینکه غیر خدا را نپرستیم «و لا نشرك به شيئا» و چیزی را با او شریک قرار ندهیم. دوباره رفت سراغ رهایبی، یعنی رهایبی را با دو عبارت بیان کرد، و عبارت بعدی: «وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا» هیچ‌کس هیچ‌کسی را ارباب یا رب خودش نگیرد این هم دوباره همان مفهوم رهایبی است. یعنی بیایید باهم توافق کنیم برای رهایبی؛ و این رهایبی را با سه عبارت مختلف بیان می‌فرماید که قشنگ جا بیفتد. یعنی ای اهل کتاب، اگر شما پیامبر ما را به نبوت قبول نمی‌کنید، پس بیایید سر این جمله باهم توافق کنیم که شما برده هیچ‌کسی نشوید و کسی را ارباب خود قرار ندهید.

■ در آموزش دین، بیشتر اعتقاد و ایمان به خدا را یاد می‌دهند نه رهایی از غیرخدا را

متأسفانه در آموزش دین، به ما بیشتر اعتقاد به خدا و ایمان به خدا را یاد می‌دهند نه رهایی از غیرخدا را. یعنی اکثراً به ما ایمان به خدا را یاد می‌دهند و شرک را یاد نمی‌دهند؟ شرک را یاد بدهند یعنی رهایی را یاد داده‌اند چون مشرک نباش یعنی از نفوذ غیرخدا رها باش، گوش کردن حرف غیرخدا یعنی بندگی غیر خدا. در قرآن، بندگی غیرخدا خیلی ارزان است، خیلی راحت می‌توانی مشرک بشوی.

■ آیهٔ قرآنی را که به مسیحی‌های عالم می‌توانیم هدیه می‌کنم: «بندهٔ غیرخدا نشوید»

قرآن کتاب رهایی است و دارد شیوهٔ رهایی را به ما یاد می‌دهد. به اهل کتاب می‌فرماید: خُب باشد، شما پیغمبر را قبول نداری، کتاب آسمانی قرآن را هم قبول نداری، پس بیا باهم قرار بگذاریم که عبد غیرخدا نشویم؛ همین! بنده این آیهٔ قرآن را به مسیحی‌های عالم هدیه می‌کنم، بیا بید یک وجه مشترک داشته باشیم و سر یک موضوع باهم توافق کنیم؛ اینکه بردهٔ غیرخدا نشوید، این که در دین شما هم

هست. ما که نمی‌گوییم مسیحی‌ها بیایند مسلمان بشوند، می‌گوییم چرا به صهیونیست‌ها این قدر میدان می‌دهید؟ نگذارید صهیونیست‌ها در کشورهای تان حکومت کنند. بشر را ارباب خودتان قرار ندهید. این حرف قرآن ما است. اگر کسی را غیر از خدا ارباب نگیرید و صاحب قدرت ندانید و شرک نورزید، آن وقت دشمن بشریت یعنی دشمن مسیحیت و مسلمان‌ها ریشه‌کن خواهد شد. مقام معظم رهبری حدود ده سال پیش فرمودند روزی که مسیحیان اروپا بفهمند ریشهٔ مشکلات شان صهیونیست‌ها هستند، آن روز چه خواهد شد... اگر اجازه ندهید کسی شما را به بردگی بکشد، کار تمام است! اگر سیاستمداران و احزاب تان تحت نفوذ لابی صهیونیسم نباشند، کار تمام است.

تقریباً تمام احکام حج را بعد از رسول خدا ﷺ هم اجرا می‌کردند، ولی امام صادق علیه السلام وقتی داشت حج مردم را تماشا می‌کرد، فرمود: این که همان حج جاهلیت است! امام صادق علیه السلام در حالی این را گفتند که می‌دانستند در حج دوران جاهلیت، کلی خرافات در احکام حج وجود داشت مثلاً خون قربانی را به در و دیوار کعبه می‌مالیدند و سجده‌شان حالت درازکش روی زمین بود، ولی در زمان

امام صادق علیه السلام هیچ کدام از آن خرافات نبود. اما حضرت، آن حج را به حج دوران جاهلیت تشبیه کردند. از حضرت پرسیدند: منظور شما چیست؟ فرمود: حج برای این است مردم دور هم جمع بشوند و بعد از اینکه رفتند طواف و سعی را انجام دادند، بیایند خدمت امام زمان شان بگویند: ما برای نصرت شما آماده هستیم، (نَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ فَقَالَ هَكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِنَّمَا أَمُرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَّبِعُونَهُمْ وَ مَوَدَّتْهُمْ وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصِرْتَهُمْ؛ کافی، ج ۱، ص ۳۹۲)

■ امام، نصرت ما را برای چه می خواهد؟

امام باقر علیه السلام فرمود: «تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ» (کافی، ج ۴، ص ۵۴۹) تمام شدن و تکمیل شدن حج، به ملاقات امام است، یعنی اینکه به ملاقات امام بروی و خودت را از بردگی غیر خدا برهانی و اجازه بدهی او امامت کند و زمین را برهاند و الا حج شما مثل همان حج جاهلیت خواهد بود. نصرت امام برای چیست؟ مگر امام می خواهد چه کار کند؟ امام

نصرت تو را برای چه می‌خواهد؟ برای رهایی! برای اینکه همهٔ مردم را رها و آزاد کند.^۲

می‌خواهم برای شما مقتل فاطمیه - از نوع خاصی - بخوانم؛ ببینم شما تحمل می‌کنید؟ در روایتی آمده است که وقتی فدک را از فاطمه زهرا علیها السلام گرفتند، امیرالمؤمنین فاطمه زهرا علیها السلام را از خانه خارج کرد چهل شبانه‌روز در خانه مهاجرین و انصار را می‌زدند! جملات فاطمه زهرا علیها السلام که تکان‌دهنده است برای شما بخوانم.

«فَدَارَ بِهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحاً فِي بُيُوتِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ» (اختصاص / ۱۸۴) امیرالمؤمنین علیه السلام همراه با فاطمه علیها السلام چهل شبانه‌روز در خانه مهاجرین و انصار را زدند، «وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عِ مَعَهَا» حسنین هم با ایشان بودند. «وَهِيَ تَقُولُ» فاطمه زهرا علیها السلام این‌طور می‌فرمود: «يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ انْصُرُوا اللَّهَ» ای مهاجرین و انصار، دین خدا را کمک کنید! تصور کنید که صدای فاطمه علیها السلام پشت در خانه‌ای بلند شود و کمک بخواهد

۲. علیرضا پناهیان، آخرین گام رهایی؛ ج ۶ «مسئلهٔ اصلی پیامبر(ص) «رهایی» مردم از نفوذ رؤسای قبائل بود.»، دسترسی در: «<http://panahian.ir/post/7969>»

بعد می فرمود: «فَإِنِّي ابْنَةُ نَبِيِّكُمْ» من دختر پیغمبر شما هستم! شما با پیغمبر بیعت کرده‌اید! امام صادق علیه السلام می فرماید؟ «فَمَا أَعَانَهَا أَحَدٌ» یک نفر هم به فاطمه زهرا علیها السلام کمک نکرد! «وَلَا أَجَابَهَا وَلَا نَصَرَهَا» آیا شما از فرهنگ سیاسی خاصی که این طوری هستند خوش تان می آید؟!

می خواهم یک کمی جزئی تر بشویم- در مقتل همین است؛ آدم سر یک جزئیاتی گریه می کند و در ذهنش آن صحنه را می آورد- یک کمی نزدیک تر بشویم، آخرین خانه‌ای که رفتند خانهٔ معاذ بن جبل بود.

فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «يَا مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ إِنِّي قَدْ جِئْتُكَ مُسْتَنْصِرَةً» (همان) ای معاذ! من برای کمک گرفتن از تو آمده‌ام. «وَقَدْ بَايَعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَ عَلَيَّ أَنْ تَنْصُرَهُ وَدُرَيْتُهُ وَتَمْنَعَهُ مِمَّا تَمْنَعُ مِنْهُ» تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرده‌ای که از بچه‌هایش دفاع کنی! فدک من را غصب کرده‌اند، بیا کمک کن!

حالا معاذ چه جوابی داد؟ گفت: «فَمَعِيَ غَيْرِي» آیا کسی دیگر هم به تو کمک کرده؟ فاطمه زهرا فرمود «لَا مَا أَجَابِنِي

أَحَدٌ» احدی به من کمک نکرد! معاذ هم گفت: خب من هم نمی‌توانم کمک کنم! جانم به گریه‌های شما...

وقتی فاطمه اطهر علیها السلام، را در نصرت امام نصرت ندادند می‌دانید کار به کجا کشیده می‌شود؟ بین در و دیوار صدای فاطمه علیها السلام بلند شد ولی احدی کمک نکرد! دارد صدا می‌زند «وا أَبْتَاه» بچه‌ام را کشتند، نترسید بیایید کمک کنید، آتش را خاموش کنید. أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

